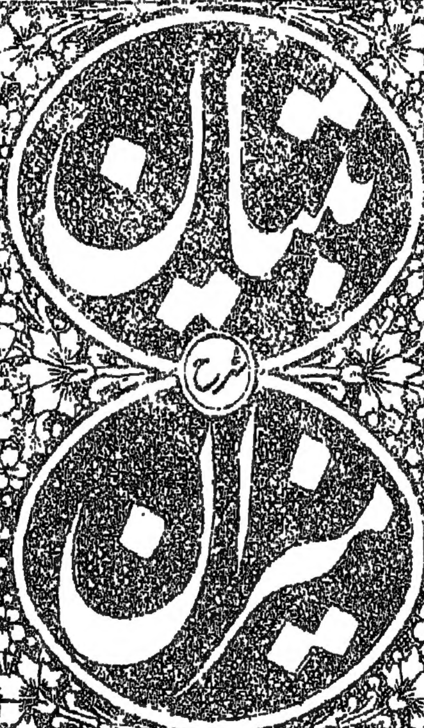
تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام

الحمد للہ کہ تصنیف تمام میزان یگانۂ دوران جناب مولانا محمد عبد الحکیم المسمی بہ



تبیان شرح میزان

بتصحیح تام و سعی مالا کلام حسب الارشاد جناب مولوی محمد سعید صاحب مالک مطبع ہذا

در مطبع [illegible] گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الله محمود و محمد لحامد فهو الحامد المحمود وصلی الله علیه وعلی آله الرب الودود المعبود و بعد حمد و صلوة
معترف بنادانی از حلیهٔ کمال عاری محمد عبد الحی لکهنوی انصاری ابن مولانا محمد عبد الحلیم
ادامه الله الکریم بخدمت اصحاب دانش و ارباب بینش التماس میدارد که چون گاه از رحمت الٰهی
بفضل رب حمید باوائل سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری فارغ [illegible] بدرس کتب
درسیه موافق طریقهٔ سنیهٔ نظامیه بخدمت جناب والد ادام ظله مشغول شدم بضمن تحصیل علم صرف
که میزان علوم ست فوائد که در حقیقت فرائد اند از زبان درفشان حضرت قبله دام ظله
شنیده خواستم که این فوائد را بسلک تحریر منسلک گردانم چندی بر این برآمد که مقصود
از قوة بفعل برنیامد حالانکه از کتب صرفیه بعونه تعالی فارغ شده مشغول بدرس کتب
نحویه هستم ارادهٔ الٰهی قرین گردید که مکنون خاطر بروز رسید شرحی بر میزان الصرف
حاوی برخی از همان فوائد و دیگر زوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده
نامش تبیان فی شرح المیزان نهادم و از اعیان بنی نوع انسان اگر نفعی یابند
امید دعاست و اگر بر خطای فقیر که لازم بشریت است مطلع شوند رجای آنست که مظهر
صفت ستاری شوند والله الموفق والمعین و به نستعین مقدمه پیش از شروع

علم صرف اینقدر دانستن ضرورست که علم صرف علمیست بقواعد که شناخته شود بآنها احوال ابنیه
کلم ای اموریکه بناهای کلم را عارض میشوند سوای اعراب و بنا چو تخفیف همزه و اعلال
و ابدال و حذف و غیره و مراد از ابنیه کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و
سکنات و موضوع این علم یعنی چیزی که از عوارض ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود
ابنیه کلم است بحیثیت عروض احوال مذکوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع
این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض انتهی عجیب است
زیراچه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال ابنیه بحث کرده شود و اذ لیس فلیس
و غرض از این علم صیانت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اعراب
و بنا بلکه از جهة اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست
و هرگاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول
خود بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکنم یا شروع کردم من تصنیف کتاب را
باستعانت نام الله جل شانه الله که رحمن است ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا
به رزق و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت سوال
بسم الله الرحمن الرحیم چیست جواب آیتیست از قرآن مجید که نازل شده است
برای فصل بیان سور سوال مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم
چرا کرد جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و علی آله وسلم کل امر
ذی بال لا یبدأ فیه باسم الله فهو ابتر یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا
کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر ابتر ای دم بریده و ناتمام است
سوال بسم الله هم امر ذی بال است پس لازم آمد که بسم الله را هم به بسم الله شروع
سازیم و هکذا و این تسلسل محال است جواب از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است
بدلالت عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش باسم بود همزه وصل را بجهت کثرت

استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شد و حرف با را برای دلالت بر الف محذوفه مطول و دراز می نویسند **سوال** در آیه بسم الله مجریها و مرسیها همزهٔ وصل را چرا حذف کردند **جواب** راکبان کشتی این کلمه را میگویند پس کثرت استعمال متحقق شد **سوال** در آیه إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ چرا همزهٔ وصل را حذف کردند **جواب** این مشابه همان بسم الله است که کثیر الاستعمال ست **سوال** در اقرأ باسم ربک همزهٔ الف را در کتابت حذف نکردند **جواب** بسبب قلت استعمال آن **سوال** حرف با از مبنیات ست و اصل در بنا سکون ست و در حروفیکه بنای آنها بر حرف واحدست سکون متعذرست زیرا چه ابتدا بساکن ممتنع ست پس لابد حرکت داده شود و منجمله حرکات فتحه اخف ست سکون ست در خفت پس مناسب بود که با مفتوح میشود مکسور چرا گردید **جواب** اصل سکون ست و سکون عدم حرکت ست و کسره هم عدیم الوجود ست در فعل و اسم غیر منصرف پس بهمین مناسبت با را کسره دادند **سوال** اصل لفظ الله چیست **جواب** اصلش اله است بر وزن فعال بمعنی معبود همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس و عوض همزه الف و لام در آوردند و لام را در لام ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید و اگر کلمهٔ یا برای ندا داخل کرده شود یا الله بالقطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین هنگام محض عوض همزه هست و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندا چون معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشده اند لهذا بوصل خوانده شود چون بالله و بعضی بر آن اند که اصلش لاه است که مصدرست بمعنی احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ او بمعنی اسم فاعل ست ای مرتفع و محتجب از ادراک ابصار بیشتر الف و لام آورده لام را در لام او ادغام کردند الله شد و نزد بعضی اصلش لاها ست و این لفظ سریانی ست چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لاه شد بیشتر الف و لام آورده لام را در لام او ادغام کردند الله شد و نزد بعضے بلا لحاظ اصل لفظ الله موضوع

لہ فقط یا نوقت ۱۲ ۱منہ ۵ اطلاق الف بر همزه آمده است ۱۲

برای ذات واحده تخصیص کرده مستجمع جمیع صفات است سوال مصنف بجای بسم الله بالله
چرا نگفت جواب اول برای موافقت مصحف مجید جواب دوم لفظ بالله متعارف
در قسم است واینجا مقصود تیمن است نه یمین پس برای فرق میان یمین وتیمن بسم الله گفت
وبالله نگفت سوال رحمن ورحیم کدام لفظ است جواب رحمن صفت مشبه است بروزن
فعلان ورحیم اسم فاعل است مبنی برای مبالغه نزد سیبویه ودر جاج وبعضی هر دو را
صفت مشبه وبعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند سوال رحمن ورحیم از کدام چیز مشتق اند
جواب از رحم سوال رحم متعدیست وصفت مشبه از لازم مشتق میشود
جواب فعل متعدی را گاهی لازم میکنند ونقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس
صفت مشبه ازو مشتق میکنند سوال لفظ الله را بر رحمن ورحیم چرا مقدم کردند
جواب زیراچه لفظ الله علم ذات است ورحمن ورحیم اسم صفات وعلم ذات مقدم است
بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چرا مقدم کردند جواب اول زیراچه رحمن عام
است ورحیم خاص چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید وعام مقدم است بر خاص
سوال بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرد جواب تا دلالت کند بر فضیلت مومنان
جواب دوم رحمن بمنزله علم است که اطلاقش بر غیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم
که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانکه در قرآن مجید در صفت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم واقع است بالمومنین رءوف رحیم وعلم مقدم است بر غیر آن الحمد لله
رب العالمین حمد وثنا ثابت است مر الله را که پرورش کننده انواع عالم است سوال
بعد تسمیه حمد را چرا ذکر کرده جواب برای متابعت کلام مجید سوال حمدت الله یا
احمد الله چرا نگفت جواب برای قصد دوام وثبات که جمله اسمیه دال است بر آن و
فعلیه دال است بر تجدد وحدوث سوال الله المحمود چرا نگفت جواب برعایت مقام
چه مقام حمد تقاضای تقدیم حمد میکند اگرچه بنظر ذات ذکر الله اهم است از جمیع امور سوال
تعریف حمد چیست جواب ثنا کردن بزبان بر فعل اختیاری محمود نعمت باشد یا غیر آن

---

[1] ای باعتبار معنی ۱۲ [2] ای باعتبار معنی ۱۲

دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست و آل کناس گفتن درست نیست و مراد
از آل یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عترت و اولاد او یا هر مؤمن متقی یا بنو هاشم و اصحاب
جمع صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد بآن سرور صلی الله
علیه وسلم با ایمان اگرچه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی صحبت شش ماه
معتبر ست و نزد بعضی روایت حدیث هم شرط است و تفصیل این امور مقام وسیع میخواهد بدان کامرست
از دانستن و خطابی است عام مر هر مخاطب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا
بیدار شده بداند آنچه باو گفته میشود اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کناد ترا الله
تعالی در هر دو جهان و در ایراد دعا بعد بدان اشارست بسوی شفقت مصنف بر متعلمان
سوال بجای بدان بشنو چرا نگفت جواب بدان تعلق بعمل دارد و بشنو بگوش و فعل دل
قوی میشود از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا نگفت جواب زیرا که مقصود علم و درایت
است نه خواندن و قرائت سوال باور کن یا بشناس چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان
ازین هر دو لفظ مختصرست سوال بجای بدان اعلم چرا نگفت که مناسب ماقبل و مابعد میشد جواب تا از [illegible]
شروع ببیان معلوم شود که کتاب بزبان فارسی ست سوال جمله دعائیه یعنی اسعدک
الله را بلغت عربی چرا آورد جواب زیراچه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار
تعالی پس دعا درین زبان زودی بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی ست
بمعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که در محل دعا افتد معنی مستقبل ازو گرفته میشود چه غرض
از دعا تحصیل [illegible] بآینده سوال یسعد که فعل مستقبل ست چرا نگفته جواب برای تفاؤل
که تعبیر بماضی دلالت میکند بر آنکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول بعضی که در اسعد اختصارست
[illegible] سوال
فی الدارین گفت فی الکونین چرا نگفت جواب فی الکونین عام ست دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] دنیا و آخرت [illegible] است سوال
[illegible] جواب [illegible] فعل ست [illegible] سوال فعل چیست
جواب فعل [illegible]

از سه زمانه آینده وگذشته وحال **سوال** متصرفه کدام لفظ ست **جواب** صیغهٔ اسم
فاعل ست از تصرف بمعنی برگردیدن کما فی منتهی الارب وآنکه بعضی فرموده اندکه بفتح را
اسم مفعول ست از تصرف بمعنی گردانیدن از عالی بحالی انتهی ندانم که از لغتی سندش
یافته اند یا از دل خود تراشیده اند **سوال** افعال متصرفه در اصطلاح کرامی گویند
جواب آنکه از مصدر روی صیغه های ماضی ومضارع وامر ونهی برآیند **سوال**
مصدر چیست **جواب** هم لفظیکه دلالت کند وضعا بمعنی مستقبل بدون اقتران به
یکی از ازمنهٔ ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی برآورده نشده وازو صیغها برمی آیند
و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیراچه او جای صدور ست
که مشتقات ازو صادر میشوند واگر او خود برآورده شده است باصالت هیاتی ومعنی
یا بقای ماده او را مشتق گویند واگر نه خود برآورده شده ونه از وصیغها برمی آیند او را
جامد خوانند چون رجل وآنچه شیخ وقت[1] رحمه الله تعالی در خلاصه فرموده که اسم بر
دو قسم ست مشتق وجامد وجامد ما سوای مشتق ست مانند مصدر وغیر آن وآنچه بعضی از فضلا
در فصول رشیدیه نوشته اند که اسم بر دو نوع ست جامد که از چیزی برآورده نباشد و
مشتق ضد آن انتهی اصطلاحی ست جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد الجامد
ما لیس مصدرا ولا مشتقا انتهی **سوال** اسم را اسم وفعل را فعل چرا نام کردند **جواب**
نزد کوفیه اسم ماخوذ ست از وسم بمعنی علامت ست واین نیز علامت مسمی
بود ونزد بصریین ماخوذ ست از سمو که بمعنی علو ست واسم هم بر فعل علوی وشرافتی دارد
که هم مسند وهم مسند الیه میشود بخلاف فعل که مسند میشود و بس وفعل را فعل نام نهادند
بنا بر آنکه فعل از اقسام مصدر ست زیراکه او معنی فاعل ست حقیقة **سوال** افعال را مقید
بقید متصرفه چرا کرده **جواب** تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از و انحا مختلفه نیست
چون لیس ونعم **سوال** افعال متصرفه گویند چرا گردید **جواب** هرگاه
معنی فعل بزمانه اقتران دارد وزمانه یا گذشته است یا حال یا استقبال

[1] [illegible]

پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بسه قسم خواهد گردید سوال کلام مصنف ره تقاضا
میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد و لیکن لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد یعنی ماضی
و مستقبل و حال و همچنین مستقبل همچنین حال و این باطل است جواب مراد مطلق افعال
متصرفه است و ایراد لفظ جمله برای تنبیه است برین معنی که تقسیم تام است ماضی و مستقبل
و حال سوال ماضی را در ذکر چرا مقدم کرد جواب زیرا چه زمانه او مقدم است سوال
می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را ذکر می ساخت جواب چون حال
متوسط است میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین دشوار است لهذا ماضی
و مستقبل را اولا ذکر کرده حال را ذکر ساخت و هر چه جز این سه چیز است متفرع است هم
ازین سه یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر و جامد هم جز این سه چیز است حالانکه
ازین سه متفرع نیست جواب مراد از قول مصنف و هر چه جز این سه چیز است الخ
مشتقات اند چون امر و اسم فاعل و اسم مفعول و نفی و نهی و غیره لفظ متفرع دلیل است که مصدر
و جامد را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است از
تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کذا فی منتهی الارب و قول یعنی متفرع الخ را صیغه
اسم مفعول ست بمعنی بر آورده شده انتهی اختراع ست اما ماضی فعلی را گویند که دلالت
کند بر حدث در زمانه گذشته تعلق دارد ای مفهوم شود از وی وجود حدث در زمانه گذشته
سوال کلمه لم هر گاه بر مضارع داخل شود معنی ماضی پیدا میکنند چنانچه لم یضرب ای
نزد آن یک مرد در زمانه گذشته پس تعریف ماضی بر مضارع صادق می آید جواب
دلالتش بر زمانه گذشته بسبب عارضه دخول کلمه لم است نه باعتبار اصل وضع و مراد از
تعلق بزمانه گذشته که در تعریف ماضی معتبر است تعلق وضعی است سوال تعریف ماضی
بر لیس و نعم و بئس و [illegible] صادق نمی آید چه زمانه ماضی از ینها مفهوم نیست
جواب خالی شدن اینها از زمانه ماضی امر عارضی است و بعد اصل وضع مقترن
بآن بود ند سوال [illegible] افعال را ماضی چرا نامیدند جواب [illegible] ماضی

متوسط ای باعتبار آنکه متوسط است ۱۲

اسم فاعل ست از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذ ست پس مناسبت
متحقق گردید و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان
حکم او متوجه ساخت و گفت و آخر او یعنی لام کلمه فعل ماضی مبنی است بنا کرده شده باشد
بر فتحه یعنی بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی کدام لفظ است جواب
صیغه اسم مفعول و اصلش مبنوی ست واو و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها
ساکن بود واو را یا کرده و یا را در یا ادغام کرده ماقبل آن را کسره دادند مبنی
شد سوال مبنی در اصطلاح کرا میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل
مختلفه متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفته اند شعر

مبنی آن باشد که ماند برقرار		معرب آن باشد که گردد بار بار	

سوال فعل ماضی مبنی چرا شد جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبه اعراب
سوال معانی موجبه اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اضافت جواب
دوم بنا در فعل اصل ست و در اصل حاجت استفسار علت نیست صرح به الرضی سوال
فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در بنا سکون ست جواب بسبب رعایت
مشابهت ماضی با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفت نکره چون مررت برجل
قائم چنانچه گفته میشود مررت برجل قام سوال مشابهت اسم چرا فعل را از اصل بنا
خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب است باعتبار اصل پس مشابهت با معرب بنای مبنی
را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا است جواب
زیرا که بنا ضد اعراب است و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون
در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب
اول زیرا که فتحه اخف الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل ست که دلالت میکند
بر حدث و نسبت بفاعل و [illegible] پس ثقیل را خفیف داده تا تعادل گردد
جواب دوم فتحه اخف ست از الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن
میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت گردد سوال بر فتحه چرا گفت بنصب نگفت

جواب ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات بنی و حرکات معرب را و رفع و نصب و جر القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب ست در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت حروفه او کثرت او می کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه ست بتقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی **سوال** حد قلت حروف و کثرت حروف چیست **جواب** حد قلت حروف سه حرف ست که کم ازین فعلی یافته نشده مگر بعد تعلیل و حذف چون ق و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد **سوال** در یستغفران و یستغفرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند **جواب** درین باب اعتبار زیادتی تثنیه و جمع و غیره نیست در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر لعارض اختصار ست از بنا بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام فتحه نیاید مانند فعلوا که واو جمع آورند بمناسبت او لام کلمه را ضمه دادند و درین چنین امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ ای کردان یکبار دونه مانند آن و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست **سوال** برای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورده **جواب** فاء ثلاثی مجرد مفتوح می شود زیرا چه ابتدا بسکون جائز نیست و فتحه اخف حرکات ست و لامش هم مفتوح ست چنانکه گذشت و عین آن متحرک می شود تا لازم نیاید التقای ساکنین در مثل فعلت ای وقت اتصال ضمیر بارز مرفوع و بسبب سکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه بسبب ایراد سه صیغه تنبیه ست برای این معنی که ثلاثی مجرد سه قسم ست مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین خود مستعمل ست و هم موزون آن و مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کَرُمَ و سَمِعَ و تقدیم مفتوح العین بنظر خفت ست **سوال** برای رباعی مجرد یک صیغه چرا مقرر کرده **جواب** فاء کلمه متحرک خواهد بود برای تعذر ابتدا بالسکون و فتحه بنابر خفت است و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام اول برای آنست که سکون

له منسوب به ثلث چه در وی سه حرف است کذا فی بعض الشروح و فیه تسمیه رباعی که منسوب است بار بعه ۱۲ منه

مستلزم التقای ساکنین شد پس نقصان ضمیر در فروع باز زده و فتحه اخف حرکات است و سکون
نیز برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمهٔ واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف
از بیان موزون بخواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب
چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ مفتوح العین ای زد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته سَمِعَ بر وزن فَعِلَ مکسور العین
ای شنید آن یک مرد در زمانهٔ گذشته کَرُمَ بر وزن فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یک مرد در زمانهٔ
گذشته تَعَجَّبَ بر وزن تَفَعَّلَ ای بشگفت آن یک مرد در زمانهٔ گذشته **سوال** نزد صرفیان وزن چیست
جواب برابر کردن لفظی با لفظ دیگر در حروف و حرکات و سکنات و اول را موزون و ثانی
را موزون به خوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول را موزون به گویند و ثانی
را موزون انتهی زلة قلم است **سوال** حروف اصلی در اصطلاح چیست **جواب** حرفیکه
در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل تاب و حذف یافته شود و در سوای آن زاید
فا و عین و لام افتد اصلی است و زائد غیر آن چون تَصَرَّفَ بر وزن تَفَعَّلَ که صاد و را
اصلی است و تا زائد است **سوال** صرفیان برای امتیاز میان حروف اصلی و زائد فا
و عین و لام را چرا اختصاص کردند **جواب** زیرا چه که مخارج سه است شفت و حلق و وسط که
[illegible] سه گانه نیست و در فعل حروف سه مخارج واقع اند که فا از شفت
و عین از حلق و لام از وسط **سوال** این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند سلف یا الف
یا لقاف یا قلع را چرا اسقاط کردند **جواب** زیرا چه فعل مشتمل است بر معنی کردن که معنی فعل
است پس خلاف این ترتیب دیگر که مشتمل است معنی خاص دارد و برای آن اهل اند پس این عموم
معنی صریح این ترتیب گردید و برای [illegible] اگر چه این حروف سه مخارج
باشند ترک کرده شده اند قلب **سوال** کلمات عرب [illegible] محتاج اند حاجت
بقرار او حروف اصلی چیست **جواب** احاطهٔ جمیع الفاظ [illegible] محال است لیکن ضروریست
قرار او حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد دست زد و فایده آنکه برای فا

افتد او را فاء کلمه و آنکه برابر عین افتد آن را عین کلمه تا آنکه برابر لام افتد آن را لام کلمه گویند
و در رباعی آنکه برابر لام اول افتد او را لام اول و آنچه برابر لام دوم افتد آن را
لام دوم خوانند **سوال** در موزون بر رباعی چرا لام مکرر کرده‌اند **جواب** زیرا چه
موزون بر رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه
لام است پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث در زمانه
آینده تعلق وارد ای مفهوم شود از وی پیدا شدن کاری در زمانه آینده **سوال**
چنین فعلی را مستقبل چرا می‌گویند **جواب** زیرا چه مستقبل بکسر باء اسم فاعل است از استقبال بمعنی
پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده ماخوذ است پس مناسبت متحقق گردید
سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می‌آید پس مانع نشد **جواب** مراد از حدث اخبار حدث
است نه انشای آن و در امر انشاء حدث است نه اخبار آن **سوال** تعریف
مستقبل بر ماضی که مدخول حرف شرط باشد صادق می‌آید چون ان ضربت ضربت
جواب دلالت ماضی بر زمانه آینده بسبب عارضه دخول حرف شرط است نه بسبب
وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر است تعلق وضعی است و هرگاه
فارغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت و آخره ای
لام کلمه فعل مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایما
است بآنکه فعل مستقبل معرب است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه
در عمل **سوال** عامل رافع فعل مستقبل کدام است **جواب** عامل معنوی ای خالی
بودن او از عوامل ناصبه و جازمه و اینست قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین
رافع او وقوع او موقع اسم فاعل است **سوال** معانی موجبه اعراب است
فاعلیت و مفعولیت و اضافت و در فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش
چیست **جواب** مشابهت تامه آن باسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکنات
و دخول لام تاکید بر هر دو چون ان زیدا لیقوم و ان زیدا لقائم و وقوع هر دو
صفت نکره چنانکه ... مررت برجل یضرب و مررت برجل ضارب **فائده** القاب

حرکت معرب رفع و نصب و جر است و رفع را از جهت رفع نامیدند که لب در وقت
تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از آن گویند که وقت تلفظ او بهر دو لب بر
حال خود منتصب و قائم می باشند و جر از آن گویند که وقت تلفظ او لب زیرین کشیده
میشود و القاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسر است و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول او
بضم هر دو لب و فتح را فتح بسبب انفتاح دهن وقت تلفظ او و کسر را کسر بسبب انکسار
لب زیرین وقت تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم است حرکات معرب و مبنی را اگر بنا بر حفظ
است [illegible] است از لودن آخر مستقبل [illegible] یعنی آخر فعل مستقبل همه حال مرفوع
شود مگر بسبب عامل ناصب یا جازم [illegible] و درین هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب
و لم یضرب و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مؤنث مبنی است چرا که معرب
بودنش بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث
که اتصالش خاصه فعل است متصل گردید مشابهت [illegible] گردید پس باصل خود که بناست
راجع خواهد شد و مضارع با نون تاکید ثقیله و خفیفه نیز مبنی است بسبب شدت اتصال او
که بمنزله جزء کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل نون داخل شود لازم می آید دخول اعراب
در وسط کلمه و اگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا که نون حرف است و کل حروف مبنی بسبب
فقدان معانی [illegible] اعراب مبنی است چون لیفعل و لیفعل و لیفعلل ای می خواهد که [illegible]
بکند در زمانه آینده مستقبال و صیغه اول ثلاثی است و صیغه رابع رباعی است سوال ثلاثی
را سه صیغه [illegible] اورده جواب برای تنبیه بر اینکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح و هم
مضموم [illegible] مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بلکه موزون او مستعمل است و مفتوح
العین [illegible] مستعمل است و حالا بیان موزون [illegible] بیان موزون میفرماید [illegible]
ماضی چون لیضرب بر وزن لیفعل مکسور العین ای خواهد زد آن یکمرد در زمانه آینده
[illegible] بر وزن لیفعل مفتوح العین ای خواهد گشاد آن یکمرد در زمانه آینده [illegible]
[illegible] لیفعل مضموم العین ای بزرگ خواهد شد آن یکمرد در زمانه آینده [illegible]
[illegible] بر وزن لیفعلل ای خواهد [illegible] آن یکمرد در زمانه آینده اما حال فعلی را گویند که

دلالت کند بر حدوث در زمانه بعد وجود تکلم دارد و صیغه حال هم صیغه استقبال است بنا بر تفصیل
امی میکند آن نیز در زمانه حال وقس علیه تا آخر و مرفوع است مگر لیا زمن هیچ آخر تشریف
استقبال سوال چه صیغه است جواب صیغه در لغت بمعنی اثر در لوح است انما تختلف ستة کذا فی
بعض الشروح و نیز صیغه بمعنی اصل است گفته میشود هون صیغة کریمة یعنی انه اصل کریم است
کذا فی منتهی الارب و در اصطلاح صرف عبارت است از هیاتی که حاصل شود کلمه را از ترتیب
حروف مع حرکات و سکنات سوال در حرکات عرضت از تقی ترتیب حروف کجا است
جواب با عتبار اصل از نیرا که اصلش اذق است سوال در اذق سکنات کجا اند که یک
سکون است جواب مراد از سکنات جنس سکون است نه تعدد و سکون سوال کلمه هچو برای
تشبیه است و میان مشبه و مشبه به مغایرت ضرور است و اینجا صیغه حال هچو صیغه استقبال است
جواب اتحاد در لفظ است و تغایر در معنی این قدر تغایر نمیشود برای تشبیه کافی نیست و اگر تشبیه
کنی بدین اعتبار که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیرا که صیغه عبارت است از هیاة
لفظی و در لفظ اتحاد و محض است پس چگونه تشبیه راست آید رفعش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو
لفظ است اما هر دو لفظ باعتبار معنی تغایر دارند و این قدر کافیست سوال چرا برای حال
صیغه علیحده وزنی جدید موضوع نکردند جواب زیرا که زمانه امریست منقضی و متجدد و نسبت
او را قرار و ثبات و زمانه حال در حقیقت امریست اعتباری لهذا الذیا که اعتبار ساقط کرده تابع
مستقبل کردند سوال زمانه حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید
پس مناسبت بهر دو دارد فالاکرام وجه است که صیغه حال را تابع مستقبل کردند نه تابع
ماضی جواب سبب آنکه صفت استقبال در زمانه حال را قبل وجودش ثابت شده است
و هنوز صفت مضی او را ثابت نشده است بعد انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع
مستقبل کردند و بعضی از این ماضی و مضارع چهار ده کلمه بیرون می آید مضارع فعلیست
که دلالت کند بر حدوث با اقتران بزمانه حال و آینده چون یضرب می زند یا خواهد زد

آن یکی در زمانهٔ حال و استقبال پس صیغهٔ مضارع مشترک ست میان حال و استقبال
چنانچه علامهٔ تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت ست و در استقبال مجاز
و نزد بعضی بر عکس آن سوال بر تقدیر اشتراک او تعریف فعل بر وی صادق نخواهد آمد چه در
فعل اقتران بیکی از ازمنهٔ ثلثه معتبر ست و در مضارع دو زمانه شدند جواب در دو زمانه
یکی هم موجود ست سوال این فعل را مضارع چرا نام نهادند جواب مضارع بکسر را اسم
فاعل ست از مضارعت یعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابهت باسم فاعل
چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا نگفت جواب تا دلالت
شود بمنزله صراحت بر دو جمع چرا که قید و جمع در تعریف کلمه معتبر ست تثنیه مضارع را غابر هم
میگویند از غبور یعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه اش هم باقی ست یعنی تا وقت تکلم
نگذشته است سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث
غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و
سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مر معنی خاص دلالت میکند
برآنکه هریک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حالانکه بعضی ازین صیغها مشترک اند چنانچه
تفعل که مشترک ست میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و تفعلان که مشترک ست میان تثنیه مذکر
حاضر و تثنیه مؤنث حاضر جواب لفظ مر درینجا زائد ست برای حسن کلام و دو ازان مر
حکایت نفس متکلم راست و در ازدیاد لفظ حکایت و نفس اشاره ست بآنکه این دو صیغه
متکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از آنچه در دل اوست و در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان
یعنی اول جمع و واحد کذا فی الصراح مذکر و مؤنث یکسان ست و در دوم صیغه حکایت
نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان ست این چارده صیغه گردید بدو قیاس مقتضی آن
بود که هیژده صیغه بود در اقسام فاعل یعنی چرا که فاعل یا غائب ست یا مخاطب یا متکلم و هر یک
یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هریک ازین شش یا واحد یا تثنیه یا جمع هیژده قسم شدند و هرگاه که اول

صیغهٔ حکایت نفس متکلم مشترک ست میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه اینچنین
مشترک ست میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اینچنین
تصور باید کرد و چون بجمله شش صیغه این دو صیغه را شمار کرده چهار را ساقط کرده شد لیکن
از چهارده بعد از اسقاط این چهار ده باقی ماند سوال فعلتما مشترک ست میان تثنیه مذکر حاضر
و تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف را چرا لازم شد که بجای آن دو صیغه دو صیغه قرار می داد
چنانچه صاحب فصول کرده است جواب برای تسهیل فهم نکرده که کرده و بر یکی ازین باقی
فعل چهار ده گونه است معروف که آن را مبنی للفاعل نیز گویند و مجهول که آن را مبنی
للمفعول و فاعل نیز نامند سوال معروف چیست و مجهول چیست و چرا این نام نهادند جواب
معروف فعلی ست که نسبت کرده شود بسوی فاعل حقیقی باشد چون ضرب زید یا حکمی چون خلق
و چون معروف در لغت معنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شده لهذا او را معروف
نام نهادند و مجهول فعلی ست که نسبت آن به فاعل نکرده شود بل بمفعول خواه حقیقی باشد
چون خلق العالم یا حکمی چون خُلِق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده و فاعل این
فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول نامیدند و هر یکی ازین ای معروف و مجهول بر دو گونه است
اثبات و نفی سوال اثبات مصدر ست بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر ست بمعنی دور
کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت جواب اینجا اثبات بمعنی مثبت ست
و نفی بمعنی منفی سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب مثبت فعلی ست که معنی مصدری
آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زد زید و منفی فعلی ست که معنی
مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد چون ما ضرب زید
ای نزد زید بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یک مرد در زمانه
گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلا کردند آن
دو مردان در زمانه گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلُوا
کردند آن همه مردان در زمانه گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب بحث الخ فَعَلَتْ تا را ساکن کرد
آن یک زن در زمانه گذشته صیغهٔ واحد مؤنث غائب بحث الخ فَعَلَتا کردند آن دو زنان

در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائب بحث الخ فعلن بلام ساکن کردند آن همه زنان
در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مؤنث غائب بحث الخ فعلت بفتح تا کردی تو یکمرد در زمانهٔ
گذشته صیغهٔ واحد مذکر حاضر بحث الخ فعلتما کردید شما دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ
تثنیه مذکر حاضر بحث الخ فعلتم کردید شما همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر حاضر
بحث الخ فعلت بکسر تا کردی تو یکزن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مؤنث حاضر بحث
الخ فعلتما کردید شما دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ فعلتن بتشدید
نون کردید شما همه زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مؤنث حاضر بحث الخ فعلت بضم تا
کردم من یکمرد یا یک زن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
بحث الخ فعلنا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا ما همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ گذشته
صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ سوال بحث ماضی را بر بحث مضارع
چرا مقدم کرد جواب زیرا که زمانهٔ ماضی مقدم است بر زمانهٔ حال و استقبال سوال
غائب را بر حاضر چرا مقدم کرد جواب زیرا چه غائب معدوم است و حاضر موجود و عدم
مقدم است بر وجود بسبب زمان سوال حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد جواب بسبب
کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را بر مؤنث چرا مقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کامل
عقل و دین است سوال در فعلا الف چرا زائد کرده شد جواب الف علامت تثنیه
و ضمیر فاعل است سوال الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر کرده شد جواب تا دلالت
کند بر آنکه ضمیر مرفوع متصل تثنیه است سوال در فعلوا واو چرا زائد کرده شد جواب
واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل است سوال واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر
کرده شد جواب تا دلالت کند بر آنکه سوال [illegible] کدام لفظ است موافق قیاس بود [illegible] چرا
[illegible] جواب [illegible] بسبب اجتماع دو واو و [illegible] اتحاد مخرج
واو و ضم که هر دو ثقیل هستند بجای یک واو ضمیر را آوردند سوال [illegible]
بجا چرا شد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام لفظ است جواب مختصر [illegible]
[illegible] واو سوال بالضم نیز دلالت میکنند [illegible] چرا الف و واو در تثنیه و جمع

خاص کردند برای این دلالت جواب زیرا که اکثر در زبان پارسی حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت واو سوال در رموا
چرا میم را ضمه ندادند جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصلش رمیوا ست
یا را بسبب فتحه ماقبل بالف بدل کردند و الف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو
یاست و آن مضموم است و بعد اعلال رموا ماند بهمان ضمه تقدیری کفایت کرده شد
سوال در رمیا با وجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند جواب اگر الف می کردند
مشابهت بواحد میشد سوال در رضوا ضاد را چرا مضموم کردند چرا که اصلش رضیوا ست
پس ضمه یا را بضاد دادند بجهت مناسبت واو ضمه دادند جواب زیرا که ضمه ضاد بجهت مناسبت
واو نیست بلکه ضمه یاست که بجهت لزوم خروج از کسره بسوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد
دادند بعد سلب حرکت ضاد و یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و
امثال آن بعد واو جمع الف چرا می نویسند جواب تا فرق شود میان واو جمع و واو عطف
چون حضرت [illegible] سوال عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آمد فصل میان حرف
عطف و معطوف سوال برای فرق هر دو واو حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر نکردند جواب
اول در حروف تهجی اول نظر بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند
جواب دوم لائق زیادت حروف علت اند و خفیف ترین آنها الف است پس
از روی [illegible] الف [illegible] سوال در فعلت تا چرا زائد کرده شد جواب تا دلالت
کند بر تانیث فاعل زیرا که تا ساکن علامت مونث است سوال تا را چرا علامت
مونث قرار دادند جواب مونث در پیدایش به نسبت مذکر در مرتبه دوم است که
از آدم علیه السلام حوا علیها السلام پیدا شده و تا نیز در تهجی در دوم است چرا که مخرج آن دوم
الف است و آن مرتبه ثانی است پس نسبت حل و ذوقدر مناسبت کافیست سوال
وجه تخصیص تا برای این معنی که علامت مونث قرار داده و زائد کرده شود چیست
دیگر حروف مخصوص نبودند جواب در تا ترجیح دیگر است
یعنی مبدل شدن آن از حروف مدولین که در زیادت اصل اند چون اشتر که در اصل [illegible]

بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت مؤنث ست
ساکن چرا گردید جواب تا توالی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب دلالت بر حدث و
نسبت سوی فاعل و نسبت سوی زمان ثقیل ست پس سکون تا مناسب او شد سوال
در فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست و تا علامت مؤنث ست
چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد
جواب تا چار حرکت پی در پی در لفظیکه بمنزلهٔ کلمهٔ واحد ست جمع نشود که این مکروه است
سوال نون فعلن را ساکن میکردند جواب این نون علامت جمع مؤنث ست و علامت
شئی تغیر را نه پذیرد سوال اگر عین کلمه را ساکن میکردند تا هم توالی اربع حرکات لازم نمی شد
جواب این توالی اربع حرکات از آوردن نون پیدا شده و اسکان آن بسبب آنکه
علامت ست ممکن نشد پس قریب او را که لام ست ماخوذ کرده ساکن کردند سوال
در فعلتا چار حرکت پی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف داده اند تا اجتماع
ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن ست زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال
در ضربکَ چار حرکت پی در پی جمع شده اند جواب کاف ضمیر مفعول ست و اتصال او قوتی
ندارد پس این لفظ بمنزلهٔ کلمهٔ واحده نیست سوال در هُدَبِدٌ چار حرکت جمع شد
جواب اصلش هُدَابِدٌ بود برای قصر الف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که
علامت تانیث بود حذف کردند فَعَلْنَ چرا انگنند جواب اجتماع دو علامت تانیث
یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل ست و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس بواحد مؤنث
غائب می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بدیگر صیغهای
می شد سوال در حبلیات که جمع حبلی ست دو علامت تانیث جمع شده اند جواب اینجا
دو علامت تانیث یکی یا که مبدل ست از الف حبلی دوم تا از یک جنس نیست پس
ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمه و در اصل مسلمتات بود دو علامت تانیث
از یک جنس یعنی تا جمع می شدند لهذا اکره و ناخواسته یکی را حذف کردند سوال

الف جیلی بیا چرا بدل نشد جواب زیراچه اگر بدل میکردند الف در حال جمع باجتماع ساکنین
می افتاد وحذف آن بسبب لزوم التباس جائز نیست پس ضرورةً بدل کردند چون یا خفیف
ست از واو لهذا بیا بدل شد سوال در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند دو علامت
از یک جنس بودی جواب فعل ثقیل ست از اسم بسبب دلالت آن بر حدث ونسبت بسوی
فاعل ونسبت بسوی زمان بخلاف اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً در فعل ممنوع شد سوال
نون چگونه علامت جمع مؤنث ست جواب نون برهنّ دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث است
سوال در فعلتَ تا چرا زائد شد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب وفاعل فعل ست سوال
این تا را حرکت چرا دادند جواب تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب سوال فتحه چرا دادند
جواب اول زیراچه تای انتَ که ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح ست
جواب دوم فتحه مناسب شان مذکر ست که غالب و فوق می شود سوال ضمه هم غالب
می شود جواب اینست ضمه قویست ومتکلم هم قویست چه عمده در کلام او ست پس ضمه مناسب متکلم
شد نیز اکه قوی را قوی دادن اولی ست پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم تا را ضمه می دادند
التباس می شد سوال تثنیه مذکر حاضر وتثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا قرار داده شد
جواب زیراچه [illegible] مفرد قلیل الاستعمال ست سوال پس التباس لازم آمد جواب
بسبب قلت استعمال این التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردید ووجه شمار کردن این
صیغه دو جا از سابق معلوم شده باشد سوال در فعلتُما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند
جواب تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب دراز کردن فتحه پیدا میشود سوال
در فعلتما [illegible] که حرف دیگر زائد نشد والا التباس بالف اشباع لازم می آید
جواب [illegible] بعد الوقوع میشود لحاظ [illegible] نیابد ساخت و شارح محقق رح
جواب داده که در ضربتما ضربا بالقرینه ذکر مرجع فرق حاصل ست چون زید ضرب و [illegible] یان
ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمی شود [illegible] که فرق در مخاطب هم حاصل ست
[illegible] طور که [illegible] انت و [illegible] اتفاق فهم سوال میم را خاص کردند چه احرف دیگر [illegible]

[illegible] انشاء الله تعالی [illegible] ۱۲

زائد نکردند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب ست سوال
در انتما میم را چرا زائد کردند مفردش انت ست جواب برای موافقت هما که میم
دران آورده شد چنانچه گذشت سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب
زیرا که تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد مر حرکت
فاعل را که رفع ست سوال در فعلتَ و فعلتِ چرا تا را ضمه ندادند جواب برای خوف
لبس با واحد متکلم سوال در فعلتما میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس بالف اشباع هم
جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه نحو سوال اگر میم زائد ست علامت جمع مذکر
کدام چیز ست جواب علامت جمع مذکر حذف ست زیرا چه اصل فعلتم فعلتمو بود واو در طرف افتاد
و ماقبل او ضمه ست واو را حذف کردند و ضمه میم را هم ناحذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر
چون واو در طرف نیفتد اعاده آن میشود نحو فعلتموه سوال در فعلتِ تا چرا زائد کرده شد
جواب دال ست بر انتِ ضمیر واحد مؤنث مخاطب و فاعل فعل ست سوال تا را کسره
چرا دادند جواب اول زیرا چه تا انتِ مکسور ست جواب دوم کسره مناسب شان
مؤنث ست که مغلوب و تحت ست جواب سوم کسره جز یاست و یا علامت مؤنثیت
درینجا هی سوال در فعلتنّ نون را تشدید از کجا رسید با آنکه نون علامت جمع مؤنث ست
همچو نون ضربن جواب هرگاه در تثنیه میم زائد شد و در جمع هم زائد کرده شد تا موافق تثنیه
شود پس اصل آن فعلتمن شد و میم و نون قریب المخرج بودند لهذا میم را نون کرده در نون
ادغام کردند سوال در فعلتُ تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم انا ست و حرفی از حروف انا
قابل زیادت نیست بجهت التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر
غائب ملتبس می شد و اگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث مشتبه می شد پس تا را اختیار
کردند [illegible] از اخر است او چون صیغه واحد مذکر حاضر وغیره تا زائد کرده شد
سوال اگر تا را زائد کنند التباس بصیغه ها می خواهد شد جواب کثرت استعمال [illegible]
حکایت نفس متکلم [illegible] بتعلیل صیغه اش کرده بود سوال تا را ضمه چرا دادند جواب تا ضمیر

[illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲

فاعل ست وفاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب تر شد بحرکت فاعل را **سوال** در فعلنا نون از
کجا رسید **جواب** این نون ماخوذ ست از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست **سوال** الف چرا زائد
کرده شد **جواب** تا ملتبس نشود بفعلن **سوال** عکس چرا نکردند **جواب** تا کثرت لفظ دلالت کند
بر کثرت معنی زیرا چه معنی فعلنا کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاقش بر تثنیه نمیشود بخلاف فعلنا که
اطلاقش بر تثنیه هم میشود **سوال** در صیغهٔ مفرد متکلم هرگاه مذکر و مؤنث شریک کرده شدند التباس
پیدا شد **جواب** التباس قلیل ست و برای رفع این التباس قلیل مشاهده کافیست چرا که متکلم در
اکثر احوال مشاهد میشود و اگر مشاهد نشد امتیاز به آواز میتوان شد و مشابهت آواز مذکر با واز مؤنث
کمتر ست اعتبار ندارد و بهمین وجوه در صیغهٔ دوم متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان کرده شد
سوال برین تقدیر برای متکلم دو صیغه قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود و از مشاهده
و غیره التباس لازم نمی آمد **جواب** واحد مخالف ست مر تثنیه و جمع را و میان تثنیه و جمع منافاتی ست
و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای واحد صیغهٔ علیحده مقرر شد برای تثنیه و جمع علیحده
سوال مذکر هم مخالف ست مر مؤنث را و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای هر دو صیغه
علیحده چرا مقرر نکردند **جواب** در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار
و عدم التباس بسیار اتحاد صیغهٔ هر دو بوقوع آمد **فصل** در لغت بمعنی جدا کردن ست و ایراد این
لفظ تنبیه ست بر آنکه این مبحث از مبحث سابق جداست الغرض هرچه گفته شد بحث اثبات فعل
ماضی معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه کن و عین فعل را کسره
ده در دو حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضرب یا مضموم العین چون کرم و
اما اگر مکسور العین ست چون سمع پس کسره بحال خود ماند و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا
فعل ماضی مجهول گردد **سوال** معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** زیرا که معروف
اصل ست و مجهول فرع وی که از وی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع **سوال** باعث
وضع مجهول چیست **جواب** خساست در ذات فاعل یا عظمت فاعل یا عدم علم فاعل
یا شهرت فاعل گاهی باعث میشود بر ترک فاعل و ایراد فعل مجهول [illegible]

له دربن اختلاف و نقشه مرتب ست ۱۲

و فُرِقَ المال و خُلِقَ الانسان ضعیفا **سوال** در ثلاثی مجرد صیغهٔ فُعِلَ برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد **جواب** زیرا چه معنی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول به امریست غیر معقول پس صیغهٔ آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره کریه و ثقیل ست **سوال** فُعِلَ بکسر اول و ضم ثانی چرا مقرر نکردند **جواب** این وزن بسیار مستکره ست زیرا چه در فُعِلَ هبوط است و طلب خفت بعد ثقل و در فِعُلَ عروج ست و هبوط اسهل ست از عروج **سوال** لام کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود داشتند و تغیر ندادند **جواب** زیرا چه آخر ماضی مبنی ست و مبنی تغیر نه پذیرد **سوال** در ماورای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید **جواب** هر حرفیکه متحرک باشد او را ضمه داده شود سوی ماقبل آخر و ماقبل آخر را کسره و حرف ساکن به ستور رگذاشته شود چون تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و اُفْتُعِلَ و اُنْفُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ و اُفْعُنْلِلَ و اُفْعُوعِلَ و همزهٔ این اوزان تابع حرف ثالث ست یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر بلحاظ آنکه اصل در همزهٔ وصل کسره است او را مکسور سازند خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این ثقیل ست و حرف ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میت ست **سوال** در تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند **جواب** بر تقدیریکه ماقبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند مشابه می شد بمضارع معروف فَعَّلَ و اگر در ثانی فا را ضمه نمیدادند مشابه می شد بمضارع معروف فَاعَلَ می تُفَاعِلُ و بر تقدیریکه فتحه ماقبل آخر باقی میداشتند اگر فا کلمه را ضمه ندهند ملتبس شود بمضارع مجهول فَعَّلَ و فَاعَلَ اول باول و ثانی به ثانی **سوال** در اُفْتُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ تا را چرا ضمه دادند **جواب** اگر تا را ضمه نمیدادند و فتحه باقی میداشتند بر وقت وصل همزه بما قبل خود و وقف آخر سر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامر می شد زیرا چه مثلا و اُفْتُعِل درین هنگام می گردید و باقی را برین قیاس کن **بحث اثبات فعل ماضی مجهول** فُعِلَ کرده شد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَا کرده شدند آن دو مردان فُعِلُوا کرده شدند آن همه مردان فُعِلَتْ کرده شد آن یک زن فُعِلَتَا کرده شدند آن دو زنان فُعِلْنَ کرده شدند آن همه زنان فُعِلْتَ کرده شدی تو یک مرد فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو مردان فُعِلْتُم

کردہ شدید شما ہمہ مردان فُعِلْتِ کردہ شدی تو یک زن فُعِلْتُمَا کردہ شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ
کردہ شدید شما ہمہ زنان فُعِلْتُ کردہ شدم من یک مرد یا یک زن فُعِلْنَا کردہ شدیم ما دو مردان
یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان و دربیان معانی این صیغ لحاظ زمانہ و صیغہ و بحث
باید داشت برشمار کردہ بتفصیل آن تطویل نکردم **فصل** اینہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات
فعل ماضی مجہول بود چون خواہی کہ فعل ماضی نفی ای منفی بنا کنی ما نفی آری ما کیکہ دلالت بر نفی
فعل کند در اول اوای فعل ماضی در آر **سوال** نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفتہ شد **جواب**
کلام در فعل ماضی ست و ہمین جہت قبل لفظ نفی موصوفش محذوف کردہ شد و حمل نفی کہ مصدرست
بر این نفی تواند شد لہذا بمعنی منفی گرفتہ شد تا حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول ماضی
چرا آوردند **جواب** برای کلمہ مای نفی صدارتست تا از ابتدا بر سامع ہویدا شود کہ این کلام
منفی ست و مای نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نامد زیراچہ ماضی مبنی ست بر فتحہ آخرش تغیر نپذیرد
چنانچہ بود [illegible] لفظ ماضی قبل [illegible] و فعل مای نفی ہم بر [illegible] طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و ہر گاہ
[illegible] کہ مای نفی [illegible] در معنی ہم کند چرا کہ معنی فعل ماضی ہمچنانکہ [illegible] باقی ماند و نفی از کلمہ
مای نفی مستفاد میشود جواب داد از آن مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل
ماضی منفی گردانند ای مراد من مجاز الفعل در معنی ضم حرف نفی ست بدین طور کہ سابق اثبات مستفاد
می شد حالا مجموع صیغہ نفی مستفاد خواہد شد نہ آنکہ در معنی آن فعل تغیری راہ می یابد **سوال**
مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد **جواب** زیراچہ مثبت اصل ست و منفی فرع آن **سوال**
نفی ماضی ہمچنانکہ از کلمہ ما حاصل میشود از کلمہ لا نیز حاصل میشود چنانچہ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰی پس
مصنف رح تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** زیراچہ دخول کلمہ لا بر ماضی کم ست
بخلاف کلمہ ما لہذا ذکرش نساخت **بحث نفی فعل ماضی معروف** مَا فَعَلَ نکرد آن
یک مرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا

مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا
معانی این صیغ از معانی صیغہای سابق کہ بتفصیل بیان کردہ شدہ ظاہر خواہد شد
بحث نفی فعل ماضی مجہول مَا فُعِلَ نکردہ شد آن یک مرد در زمانہ گذشتہ صیغہ واحد [illegible]

مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول ما فُعِلَ ما فُعِلَا ما فُعِلُوا ما فُعِلَتْ ما فُعِلَتَا ما فُعِلْنَ ما فُعِلْتَ ما فُعِلْتُمَا
ما فُعِلْتُم ما فُعِلْتِ ما فُعِلْتُمَا ما فُعِلْتُنَّ ما فُعِلْتُ ما فُعِلْنَا معانی این صیغ ظاهر اند **فصل** این همه

که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع
در اول آوای در اول فعل ماضی و این بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه
علامه تفتازانی در شرح زنجانی قائل بآن شده و آنچه بعضی از محققین گفته قول اشتقاق
مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ صرفی نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع و توجیه
این قول ست آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل ست و ماضی نیز فعل ست باهم مناسبت بسیارست
لهذا یکی از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست فعل مضارع با و مناسبت ندارد
و فعل ماضی بجهت تقلیل تغیر مناسبتی با مصدر دارد ولهذا از مصدر مشتق شد بخلاف
مضارع که در و تغیر بسیارست و بعضی از صرفیان فرموده اند که مصدر اصل ست و ماضی فرع
وی و چیزیکه بنا کردن ان از اصل صحیح باشد حاجت نیست که بنای آن از فرع کرده شود و
نیز در فرع معنی اصل و مادهٔ آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانهٔ گذشته ماخوذ ست و
آن در مضارع باقی نمی ماند پس اشتقاق مضارع از ماضی ضرورت نه شد و برین قول
بنای مضارع از فعل بسکون عین ست نه از فعل ماضی و ضمیر کلمهٔ او در متن راجع ست بسوی
فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن ست اگرچه خود
فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در اول اصول مضارع و در آخر **سوال**
بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نمودند نه ذکر امر و غیره **جواب** زیرا چه اسم فاعل و اسم مفعول و امر
و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت که اینجا گفته **جواب** علامت آن را گویند که بآن شناخته
شود چیزی چنانچه مضارع بر قول یکی از حروف اتین شناخته میشود **سوال** مستقبل را بزیادت
حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل [illegible] ساختند **جواب** زیرا چه بر تقدیر نقصان باقی
نمی ماند کلمه [illegible] از تشدید مناسب آن بود [illegible] و این تمهید ثلاثی مجرد ست
ثلاثی مزید و رباعی را بر قیاس [illegible] **سوال** در ماضی الذین حرف [illegible] را زائد میکردند و در مضارع

[illegible] ۱۲

لازم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آید جواب الاول بزیادت مضارع ست زیرا چه مزید علیه
بعد اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی گشت سوال حروف مضارع را چرا در اول ماضی در نها
نه در آخر جواب اول تا از عنوان کلمه مضارع معلوم شود که مضارع است و اگر در آخر
می آوردند یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت مضارع
رسیدی مضارع می دانستند درین صورت انتشار لازم می آید جواب دوم اگر الف
یا تا یا نون را در آخر می آوردند بعضی از صیغهای ماضی التباس میشد و یا را برین سه حمل کردند
بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چار حرف دارد
چون دَحرَجَ و اَکرَمَ و قَاتَلَ و صَرَّفَ مضموم میشود سوال حروف مضارع را در ثلاثی مجرد
مفتوح چرا کردند جواب فتحه اخف الحرکات ست و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال ستپس فتحه
مناسب آن شد سوال در مضارعیکه ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا میشود
جواب اول چار حرفی فرع ثلاثی ست که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمه نیز فرع
فتحه است پس فرع را بفرع دادن اولی ست سوال ضمه فرع فتحه چگونه است جواب
زیرا چه وقت تلفظ فتحه لب برحال خود می ماند و وقت تلفظ ضمه لب برحال خود نمی ماند
بقا بر حال اصل ست بنسبت تغیر جواب دوم اگر در یکرم یا را فتحه دهند التباس بود
با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چار حرف
دارد سوال در یدحرج و یُقاتل و یُصرف اگر فتحه میدادند التباس بچیزی نمی شد پس می بایست
که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را بر آن حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر ست از عکس آن
جواب چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت واحده میشد لهذا اینجا حمل کثیر
بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی ست و در کلمات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است چنانچه
تیقه و آید و تعید را بر یعد حمل میسازند و در بعضی لغات در غیر چار باب مذکوره هنگامیکه ماضی مکسور
العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره میدهند چون تِعلم و نِعلم
و بعضی یا را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا سوال برای دلالت بر کسره ماضی کسره حروف مضارع

را بچه اختیار کردند کسره حرف دیگر **جواب اول** زیراچه حروف مضارع زائد اند و تصرف در
زائد بهتر است **جواب دوم** تا از اول امر بکسرهٔ ماضی دلالت شود و فا کلمه را ساکن کنانی
در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذارند **سوال** در ثلاثی مجرد فا فعل را چرا ساکن
کردند **جواب** تا اجتماع چهار حرکت پی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا فا فعل را
ساکن نکنند **جواب** هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست **سوال**
اگر در ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن کنند و فا فعل را بر حال خود میگذاشتند تا هم هیچ قباحت
نمی شد **جواب** اجتماع چهار حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون
از عین نیست زیراچه ابتدا بسکون لازم شود پدید آمد لهذا فا فعل را که قریب اوست ساکن
کردند و عین کلمه را بر حالت خود بگذارند ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را ساکن کنانی در
هر دو و در رباعی مجرد لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ یخ بجای
لفظ نتم چرا که فعل مضارع معرب است و علامت مضارع چهار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه
وی لفظ اتین باشد **سوال** این چهار حرف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب**
از برای چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای واو و یا و الف بسبب کثرت دوران
در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از ابعاض این حروف که حرکات اند خالی نیست پس یا خود
موجود است و اما واو پس بدلش تا است و اما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا او را
حرکت دادند و اما نون پس بجهت مناسبت حرف مد و لین آورده شد که این نون مده است در
خیشوم و حرف مد و لین مده است در حلق **سوال** در تعبیر مجموعه این چهار حروف لفظ اتین را چرا
اختیار کرد مجموعهای دیگر چرا نگفت نأتی یا تانی یا نایت **جواب** لفظ اتین لطفی دارد که دیگر
اوزان را حاصل نیست زیراچه او صیغه جمع مؤنث غائب است پس این لفظ صفت حروف
میشوند اند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف کلامی ازینها واقع
نمیشوند آنها برای وصف این حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست لفظ را المعنی برای ساختن
لفظ را یا لفظ برای یکی ازین هر دو زائد است و همچنین در عبارات آینده تا برای هشت کلمه است که
ازان هر مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و

از بین مرد واحد و تثنیه مؤنث غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه از آن مرد و غائب ...

ای واحد و تثنیه و جمع و یکی مر جمع مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
راست و گاهی در موضع و مصداق حکایت نفس متکلم صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم را می آرند بنظر
تعظیم همچو قول باری تعالی نحن نقص علیک احسن القصص **سوال** الف برای مصداق
حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد **جواب اول** بمناسبت وحده و وحدت [illegible] تا که ضمیر مرفوع
واحد متکلم است **جواب دوم** بمناسبت آنکه متکلم مقدم است که از وی ابتدای کلام است و الف
از مبدأ مخارج یعنی اقصای حلق بر می آید پس مناسبت متحقق گردید **سوال** نون برای تثنیه
و جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد **جواب اول** بمناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم
مع الغیر است **جواب دوم** برای موافقت تثنیه و جمع متکلم یعنی **سوال** تا برای شش
صیغهٔ مخاطب چرا مقرر شد **جواب** این تا در اصل واو بود و واو چون از منتهی مخارج است
از زیرا که شفوی است و کلام نیز بر مخاطب تمام می شود بدین سبب برای صیغه های مخاطب واو خاص کرده شد
و چون از مثال واوی مثلاً وعد صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مضارع [illegible] وعد می شد و
هنگامیکه بران واو عطف می آورند و و وعد می شد و اجتماع سه واو مکروه است لهذا واو
را بتا بدل کردند **سوال** واو را بتا چرا بدل کردند و بحرف دیگر چرا بدل نکردند **جواب**
اول بسبب قرب مخرج و آن مبدل شدن واو بتا در مثل اتقد **جواب دوم** واو
چون برای مخاطب معین شد و آوردنش مستکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد
مخاطب مرفوع یعنی انت بدل بباید کرد برای مناسبت پس اگر با الف یا نون بدل میکردند
و این را در مخاطب مضارع می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغهٔ متکلم لهذا تا را اختیار کردند
سوال در مثل تتنا مد یک تا را چرا حذف میکنند **جواب** برای اجتماع دو حرف
از جنس واحد و عدم امکان ادغام زیرا که ابتدا بالسکون ممکن نیست **سوال** کدام تا حذف
کرده خواهد شد **جواب** بعضی تاء ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا که تاء اول علامت
مضارع است و علامت محذوف نمی شود و سیبویه بدین جانب رفته و بعضی حذف تاء اول
میکنند بسبب آنکه تاء ثانیه علامت باب است و حذف آن مخل معنی باب است **سوال** یا برای غائب

چرا مقرر شد جواب یا از وسط مخارج است و غائب نیز متوسط است ای ذکر او در اول است میان متکلم
و مخاطب سوال کلمهٔ غائب را برای پروردگار مستعمل نسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی
باوجود آنکه او تعالی غائب نیست جواب بسبب غیبوبت آن بحسب ظاهر حواس سوال چرا صیغه
مذکر می آرند نه صیغهٔ مؤنث با آنکه او تعالی نه مؤنث است نه مذکر جواب بسبب شرافت مذکر سوال
در واحد مؤنث غائب چرا تا آورده شد جواب زیراچه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس برای
مناسبت اینجا هم تا را آوردند سوال در واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن نکردند
جواب [illegible] سکون لازم نیاید سوال پس فتحه چرا دادند ضمه و کسره چرا ندادند جواب
برای موافقت دیگر حروف که مفتوح اند سوال در جمع مؤنث غائب چرا تا نیاوردند جواب
زیراچه در جمع مؤنث غائب ماضی تا نیست پس رجوع باصل کرده یا آوردند سوال در تضربین
یا چرا زائد کرده شد جواب یا علامت خطاب مؤنث است و فاعل او مستتر است [illegible]
یا ضمیر فاعل است چنانچه واو در تضربون و تحقیق قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب [illegible]
اجتماع دو علامت لازم آید زیراکه تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است و این مکروه است اگر گفته
شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهم گفت که این التزام بالزوم است سوال برای علامت
خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب بسبب آنکه در هذی یا علامت تانیث حاضر است سوال
از حروف اتین چرا حرفی را زائد نکردند جواب اگر الف می آوردند تضربان میشد و التباس
به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند نون جمع می شد و اگر تا می آوردند
دو تا در کلمهٔ واحده جمع می شدند و این مستکره است سوال چرا این ضمیر را
در تضربین ظاهر کردند و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید
میان او و میان جمعش یعنی تضربن سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را
مستتر میکردند و ماقبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد جواب درین صورت التباس
بنون ثقیله در صورة لازم می آمد سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او در حال [illegible]

ای [illegible] چه نون ثقیله مشدد می شود و این نون مخفف است ١٢ منه

یا ی ضمیر چرا حذف نون نکردند **جواب** درین صورت التباس بواحد مذکر حاضر میشد و در هیئت
محل نون اعرابی را در آخر **سوال** نون اعرابی را در هیئت محل چرا آوردند **جواب** بسبب غایت
اتصال ضمائر چون واو و یا و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شده و فعل مضارع معرب ست پس
اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد یا قبلا ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند
در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و همین جهت نسبت
کرده نون اعرابی گویند **سوال** نون را چرا برای بدیت اعراب رفع خاص کردند **جواب** برای
نون مناسب واو ست و در واو از دو ضمه پیدا میشود و اعراب مضارع هم رفع ست چار تثنیه که نون
اعرابی در آن مکسور باشند دو و جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مونث
حاضر درین سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد **سوال** چرا در چار تثنیه این نون مکسور ست و
در سه جا دیگر مفتوح **جواب** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ما قبل نون واو ست و در واحد
مونث حاضر ما قبل نون یا ست و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را کسره یا ضمه
میدادند ثقل زائد می شد لهذا فتحه که اخف الحرکات ست باو داده شد تا تعادل بحصول
انجامد و در چار تثنیه چون ما قبل نون الف ست پس نون متحمل هر اعراب ست و قاعده
الساکن اذا حرک حرک بالکسر مرجح کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز کسره متوسط ست میان
ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسط ست میان واحد و جمع پس دادن متوسط بمتوسط اولی ست و نیز
بسبب مشابهت با تثنیه اسم چون رجلان **سوال** نون اعرابی را بآخر مستقبل چرا آوردند
جواب نون اعرابی بدل اعراب ست و محل اعراب آخر کلمه ست **سوال** محل اعراب
آخر کلمه چرا مقرر شد **جواب** زیرا چه اعراب دال ست بر صفت کلمه ای فاعلیت یا مفعولیت
مثلا و صفت را رتبه بعدیت ست از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد **سوال**
هرگاه نون اعرابی بدل اعراب رفع ست پس در یفعلون و تفعلون با وجود رفع نون
اعرابی را چرا آوردند **جواب** این رفع آن رفع و احد نیست بلکه ضمه الیست که بمناسبت
واو داده اند **بحث اثبات فعل مضارع معروف** بتفصیل میکند
دخواهد کرد آن یکی در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحسب اثبات فعل مضارع

معروف تفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مذکر غائب
بحث الخ تفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ جمع مذکر غائب
بحث الخ تفعل میکند و خواهد کرد آن یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مؤنث غائب
بحث الخ تفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مؤنث غائب
بحث الخ تفعلن میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ جمع مؤنث غائب
بحث الخ تفعل میکنی و خواهی کرد تو یک مرد در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر حاضر
بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو مردان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه مذکر حاضر
بحث الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغهٔ جمع مذکر حاضر
بحث الخ تفعلین میکنی و خواهی کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مؤنث
حاضر بحث الخ تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغهٔ تثنیه
مؤنث حاضر بحث الخ تفعلن میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغهٔ جمع
مؤنث حاضر بحث الخ افعل میکنم و خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ
وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ نفعل میکنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان
یا همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
بحث الخ **فصل** این همه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بدانکه چون خواهی که فعل
مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع معروف علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه نباشد بلکه
فتحه باشد برای جمهور یا کسره بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر ضمه باشد بحال خود ماند و عین را
فتحه ده در همه حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا مکسور و اگر مفتوح باشد بدستور باقی ماند و لام
کلمه را بحالت خود بگذار چه که تغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد **سوال** در مضارع
مجهول چرا علامت مضارع را جمهور ضمه داده اند **جواب اول** مجهول فرع معروف است

وضمهٔ مضارع فتحه است جواب دوم بنای ماضی مجهول که اول آنهم مضموم ست **سوال**
عین کلمه را فتحه چرا دادند **جواب** تا ضمهٔ اول با فتحهٔ عین معتدل شود زیرا چه مضارع ثقیل ست
از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین پس لحاظ اعتدال ضرور ست و بعضی از صرفیان نوشته اند
که صیغه یُفَعَّل مثل تُنُوِّل ست در حرکات و سکنات و درین وزن کلمه در عرب نیامده الا نادر
پس این وزن غیر معقول شد و مجهول هم غیر معقول ست لهذا اختیار کرده شد **سوال**
این قاعده بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا چه چنین اوزان افتعلنی وغیره
پس قاعدهٔ عامهٔ مطرده جمیع ابواب چیست **جواب** قاعدهٔ عامه اینست که علامت
مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند و ماقبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یُقَرَّبُ
و یُسْتَنْصَرُ و یُکْرَمُ و یُدَحْرَجُ و امثال اینها **بحث اثبات فعل مضارع مجهول**
یُفْعَلُ کرده می شود و کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب
بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُونَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ
تُفْعَلِینَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ معانی این صیغ بر مبتدی مخفی نخواهد بود حاجت بیان نیست
فصل اینچه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود و چون خواهی که فعل مضارع منفی به
نفی بلا بنا کنی لای نفی ای لائیکه دلالت بر نفی فعل کند در اول اوای فعل مضارع در آر **سوال**
بحث لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد **جواب** زیرا چه منفی فرع مثبت ست **سوال**
لای نفی را در اول مضارع چرا می آرند **جواب** تا از ابتدای کلام سامع آگاه شود که این
کلام منفی ست و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند قیاس مای نفی چنانچه بود آن لفظ مضارع
قبل دخول لای نفی همان طریق باشند لیکن عمل در معنی کنند و هرگاه خلجان میشد که در معنی هم هیچ
عمل نکرده است چرا که معنی فعل مضارع همچنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمهٔ لا مستفاد میشود جواب
داد از آن مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت را بمعنی فعل مضارع منفی گردانند و تفصیل
این معنی در بحث ماضی منفی گذشت فتذکر **سوال** نفی فعل مضارع همچنانکه از کلمهٔ لا میشود از کلمه
ما هم میشود نحو ما تُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ پس وجه تخصیص ذکر لای نفی چیست **جواب** کثرت
استعمال کلمه لای نفی بر فعل مضارع به نسبت مای نفی **بحث نفی فعل مضارع معروف**

لا تفعل می‌کنید و نخواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع

معروف لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون

لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ به متند به فحفی نخواهد مانند بحث

نفی فعل مضارع مجهول لا یفعل کرده نمی‌شود و کرده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال

و استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعلان لا یفعلون

لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن

لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متتبع کر سابق روشن اند **فصل** این همه گفته شد

بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود و چون خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلن بنا کنی

لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آید **سوال** بحث نفی بلن را چرا از بحث النفی بلا در

ذکر موخر کرد **جواب** زیرا چه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمیدهد و لن متغیر میسازد و آنچه

تغیری ندهد و بحال خود باقی دارد احق است و اخر و لائق تقدیم است **سوال** کلمه لن بر اصل

خود است یا انحرافی یافته است **جواب** نزد سیبویه بر اصل خود است و حرفیست مستقل

و صیغی بن نصیر همین را صحیح گفته و نزد فراء اصلش لا است الف را بنون بدل کردند و بعضی

گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش لا ان بود همزه بکثرت استعمال بنظر

تخفیف ساقط شد لان گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند و رد کرده شده است

قول خلیل بدین وجه که تقدیم آنچه در خبر آن باشد بر آن جائز نیست چرا که گفته نمی‌شود زیدا ان

اضرب و تقدیم آنچه در خبر لن باشد بر لن درست است چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده

عمرا لن اضرب پس چگونه اصل لن لا ان باشد و خلیل را میرسد که بجوابش بپردازد بدین

نمط که کلمه از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می‌پذیرد پس جائز است که آن حکمی داشته

باشد و هنگام ترکیب آن و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند که اصل

لن لا است و بآخر نون خفیفه برای تاکید نفی آورده اند و باجتماع ساکنین الف افتاد و لن باقی ماند

سوال لن را در اول مضارع چرا می آرند بآخر چرا نمی آرند **جواب** تا وقت ابتداء تکلم متکلم

سله مخدوش است بالکه لحوق نون تاکید بآخر حرف معهود نیست سندی در این باب مطلوب است ۱۲

سامع آگاه شود که این نفی بلن ست **سوال** مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفت در
اول او چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود **جواب** اگر اینجا در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او
راجع ست بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع درآرند
وحال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح و دفع توهم در اول فعل مضارع گفت و
این نفی را نفی تاکید بلن گویند ولن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند **سوال** لن چرا فعل مستقبل
را نصب کند **جواب** اَن بفتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست ولن مشابه اوست در
حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بمشابهت آن لن نیز نصب کند **سوال** اَن
بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل کند **جواب** زیراچه مشابه است باَنّ که مشبه بفعل و ناصب اسم ست
در لفظ چنانچه ظاهر ست و در معنی زیراچه مدخول هر دو ماول بتاویل مصدر میشود و آن پنج
محل اینست واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر و صیغه حکایت نفس
متکلم یعنی وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی را که
نونی را که بدل اعراب رفع ست ساقط گرداند ای لن **سوال** لن نون اعرابی را چرا اسقاط کند
جواب زیراچه نون اعرابی بدل رفع ست و هرگاه که لن رفع را ساقط کرده نصب میسازد نون
اعرابی را که بدل آنست هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه
مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع یعنی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد
مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر هیچ عمل نکند ای لن زیراچه باآخر
این هر دو صیغه رفع ست که او را اسقاط نموده نصب پیدا سازد و نه نون اعرابی ست
که بدل لن میشد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع ست و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند
نزد بعضی لن موضوع ست برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برای
تابید نفی مستقبل ست بدلیل قول او تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا ای هرگز و گاهی قبول نکرده خواهد شد
از یکی از کفار زر یکه پری زمین دهد و میتوان گفت که تابید عدم قبول زر بنا بر کور از جای

له ای باعتبار صورت ۱۲

دیگر مستفاد باشد نه ازین آیت واگر لن برای تابید نفی مستقبل آمدی پس تخصیص الیوم در قول او تعالی
فلن اکلم الیوم انسیا درست نخواهد شد فتال [illegible] براین اند که لن موضوع ست مر ای نفی مستقبل
گاهی در تاکید مستعمل ست و گاهی در تابید بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن
یفعل هرگز نخواهد کرد آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن
در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن
تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی تاکید
بلن در فعل مستقبل مجهول لن یفعل هرگز کرده نخواهد شد آن یکمرد در زمان استقبال صیغهٔ
واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل
لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی
این صیغ را حاجت بیان نیست فصل این همه گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف و
مجهول بود و چون فراغت از مضارع منفی به نفی جحد بلم یافتی گم در اول فعل مضارع در آمد سوال مصنف
بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد جواب زیرا چه لن آخر فعل مضارع را از حرکت باز داشت
بخلاف لم که او حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد و نیز لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را تغییر ساخت
پس از مضرت مرلن را ست سوال لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد جواب
تنسارع [illegible] بر وقت بیند و متکلم فهمد که این نفی جحد بلم ست سوال تخصیص دخول لم بفعل چرا ست
جواب زیرا چه عمل لم تبدیل زمانهٔ استقبال ست بزمانهٔ ماضی و زمانه جز در فعل یافته نمیشود
سوال کلمهٔ لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود جواب زیرا چه عمل او که تبدیل زمانهٔ استقبال ست
بزمانهٔ ماضی هنگام دخول لم بماضی متحقق نمیشود سوال مصنف در اول فعل مضارع گفت در اول
او چرا نگفت جواب اگر مصنف در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع ست بسوی
نفی تاکید بلن و حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا مصرحا مصنف علیه الرحمة بیان
کرده سوال این را نفی جحد بلم چرا نامیدند جواب جحد بفتح اول و سکون دوم بمعنی دانسته انکار
کردنست کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع ست پس نفیش گویا دانسته انکار کردنست

[illegible] ۱۲ [illegible]

اما جحد بالضم وبفتحتین پس بمعنی قلت خیر ست نه بمعنی انکار کذا فی القاموس ومنتهی الارب و آنچه شارح
صرف میر از علی بر جحد بمعنی جحد بفتحتین نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبرهٔ لغت است اما صاحب منتخب
اللغة نوشته جحد بالفتح والضم وبفتحتین وجحود بالضم انکار کردن بدانستگی یا منتهی و لم در فعل مضارع در پنج
محل جزم کند زیرا چه موضوع ست برای جزم اگر در آخر او یعنی فعل مضارع حرف علت نباشد
و آن پنج فعل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و صیغهٔ حکایت نفس
متکلم تثنیه یا جمع حکایت نفس متکلم و گاه بضرورت شعر کلمهٔ لم جزم نمیکند و بحذف مجزوم هم بعد لم هم بضرورت
درست نیست و فصل میان لم و مجزوم هم روا داشته است للضرورة کما قال الرضی و اگر در آخر
فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گرداند ای لم حرف علت را زیرا چه حرکت رفع قبل دخول لم از
جهت استثقال محذوف شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز
حرف علت مناسب حرکت است که از مد و اشباع حرکات حروف علت پیدا میشوند و چون حرکت از
عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم یدع از باب نصر ینصر ای نخواند آن یک مرد اصلش یدعو
بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون لم در اول او در آمد بعلامت
جزم واو افتاد لم یدع شد و لم یرم از باب ضرب یضرب ای نینداخت آن یک مرد اصلش یرمی
بضم یا بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول او در آمد علامت
جزمی سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم یخش از باب سمع یسمع ای نه ترسید آن یک مرد
اصلش یخشی بضم یا بود چون یا متحرک و ماقبل او مفتوح ست یا را الف کردند یخشی بالف شد و لم
در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم یخش گردید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین
کلمه بحال خود باشد این اکثر ست و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویز میسازند چون
یتقی که هرگاه کلمهٔ لم بران آرند یا را حذف کرده قاف را ساکن کرده لم یتق بسکون قاف میگویند و
حرف علت سه است واو و الف و یا سوال این سه حرف را حرف علت چرا نامیدند جواب چونکه
این حروف قبول اعلال می کنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغیر را با هیست [illegible] این حروف
با بیمار علیل که تغیر مزاجی دارد و تغیر علت بالکسر یعنی بیماریست کذا فی الصراح و وقت بیماری مجموع

سله ای تو منجمد رقیق ۱۲ [illegible] ای تغیر داده برای تخفیف ۱۲

این سه حرف وای وای از زبان مریض بیرون می آید شاعری گوید شعر

حرف علت نام کردم واو والف و یای را	هر کرا دردی رسد ناچار گوید وای را

که مجموعه وای وای باشد سوال مجموعه این سه حروف سوای وای دیگر هم متصور بود چون اوی و یا
پس چرا مصنف وای را خاص نمود جواب تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمه وای از زبان علیل بیرون
می آید نه مجموعات دیگر تنبیه حرف علت ساکن را لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت ماقبل
موافق او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب مد اوا از حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه و یا از مد کسره پیدا
می شود و بهمین جهت واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتحه نامیده اند سوال اخت
میگویند بلفظ اخ چرا تعبیر نمیکنند جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در هفت محل ای تثنیه مذکر
غائب و جمع مذکر غائب و تثنیه مونث غائب و تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر و
تثنیه مونث حاضر نون اعرابی را ساقط گردانند ای لم چرا که نون اعرابی بدل رفع ست که در واحد بود
و هرگاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ جمع عمل نکند
ای لم چرا که درین هر دو جا نه رفع ست و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع
مونث و ضمیر فاعل ست چنانچه گذشت و آن دو محل اینست جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر
و در همه کلمات عمل در معنی کنند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گردانند ای لم سوال
لم مضارع را بمعنی ماضی منفی چرا گردانند جواب لم مشابهت با ان شرطیه زیرا چه هر دو عامل جازم
اند پس چنانکه ان ماضی را بمعنی مستقبل گردانند آنچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گردانند حملا للضد
علی الضد [illegible] نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل ای نکرد آن یک مرد در
زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل لم یفعلا لم یفعلوا
لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی
این صیغ از ماتقدم ظاهر اند بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعل کرده
نشد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول
لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن

له یعنی چون تولد حقیقی نیست لهذا اینث گفتند ۱۲

لیفعلن لم یفعل و معانی این صیغ ظاهر اند فصل این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون بحث نهی

کرد لام تاکید ای لامیکه افادهٔ معنی تاکید نماید و مجرد باشد از معنی حالیت زیراچه اگر معنی حالیت

داشته باشد پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا می سازد دشوار است با نون

تاکید ای نونیکه افادهٔ معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیراکه الیق بتاکید بحسب عادت

غیر موجود است ای استقبال نه ماضی و نه حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در

آرد و نون تاکید در آخر او ای مستقبل زیاده کن سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل

داخل می شود یا نه جواب در مستقبلی که در و معنی طلب باشد چون امر و نهی و تمنی و

استفهام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیراچه بسبب وجود معنی طلب درینها

مناسب شد تاکید آن و در مستقبلی که خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد دخل

شدن لام تاکید باول آن و این است مذهب محققین و نزد بعضی درین مستقبل هم دخول

نون تاکید بدون لام تاکید درست است سوال مصنف در اول مستقبل گفت در اول

مضارع چرا نگفت جواب برای تنبیه بر این معنی که هنگام دخول لام تاکید و نون تاکید

محض معنی استقبال گرفته میشود سوال لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را باخر آن چرا ملحق

کردند جواب زیراچه لام برای تاکید اسم نیز می آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم

و قویست پس حرف تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس

حرف تاکید آن مناسب شد که موخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر

نون تاکید را در اول آرند ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد و آن ممتنع است و نیز نون تاکید

مشابه نون تنوین است و محل او آخر کلمه است و نون تاکید دو نون است یکی نون ثقیله دوم

نون خفیفه هر دو نون در افادهٔ معنی تاکید مستقبل برابر اند مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون

خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکی را اصل میدانند و نون خفیفه در نون ثقیله تاکید

زاید است و بهمین نون خفیفه و نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند

سوال نون مشدد را ثقیله چرا گویند جواب زیراچه مشدد باعتبار آنکه دو حرف در یکجا جمع می آیند

لـه نحو اضربنّ و لا تضربنّ و لیتک تضربنّ و هل تضربنّ ۱۲

وارد سوال نون ساکن را خفیفه چرا گویند جواب زیرا چه ساکن و واحد خفیف میباشد از دو
نون مشدد سوال نون ثقیله حرف ست و اصل در حرف بنا ست و اصل در بنا سکون ست پس نون
ثقیله چرا متحرک شد جواب اگر حرکت نمی دادند اجتماع ساکنین ای دو نون علی غیر حده لازم می آمد
و این ممتنع ست سوال از جمله حرکات فتحه را چرا خاص کردند جواب زیرا چه فتحه اخف حرکات ست
و نون ثقیله در چهارده کلمه آید بسبب نبودن ماضی و نون خفیفه در هشت کلمه آید زیرا چه در شش
باقی ماضی ست چنانچه دانسته خواهد شد و آن هشت کلمه این ست واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب واحد
مؤنث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مؤنث حاضر وحدان حکایت نفس متکلم مع غیره
جمع حکایت نفس متکلم ما قبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در یک محل مکسور
و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل این ست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب
و واحد مذکر حاضر و صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم
سوال ما قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند جواب تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم
نیاید سوال از جمله حرکات فتحه چرا دادند جواب فتحه خفیف ست و نون ثقیله ثقیل پس مناسب شد که ما قبل
را فتحه دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شارح محقق[1] جواب دوم آورده بقول خود و نیز نون ثقیله مثل لام
به معنی تاکید دلالت میدارد و لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند لیکن مخفی مباد که این جواب با سوال مطابقت
ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ما قبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند نه از سبب وجه مفتوح شدن خود
نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله
الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید سوال حاجت الف آوردن چیست جواب
تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون ست زیرا چه اجتماع سه
نون زائد مکروه ست سوال الف را برای فصل چرا خاص کردند جواب بنظر خفت آن
سوال حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم
نمی آمد جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل ست اگر آنرا حذف میکردند

---

[1] ای در بعض جا ۱۲ [2] ای ملا علاء الدین رحمه الله تعالی ۱۲

معلوم نمی شد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند جواب دوم اجتماع ساکنین لازم
می آید میان لام که ماقبل نون است و نون اول از نون ثقیله سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع
ساکنین لازم نمی آمد جواب کسره ثقیل است و نون ثقیله هم ثقیل است و اگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث
غائب با واحد مذکر غائب یا جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند پس جمع مؤنث
غائب با جمع مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف فاصل
نمی آوردند یکی را از نون ثقیله حذف میکردند تا اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اگر یکی را از نون
ثقیله حذف میساختند نون جمع در نون دوم از ثقیله مدغم میشد پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نمیشود
که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این ممتنع است
الست تقریر بعضی از شراح و فتاوی محقق ایرادی آورده که ازین کلام مرد معلوم میشود که هر دو
قباحت لازم نمی آید و حالانکه هر دو قباحت لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند
ما میگوییم و بالله التوفیق که اگر تردید را بر مانعة الخلو حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس عجب
چیست که بر مانعة الجمع حمل کرده ایراد نمایم سوال در مثنی اجتماع سه نون شده است جواب
چون نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار ساقط شد سوال نون وقایه کدام نون را گویند جواب
هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای
ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت و حفاظت مینماید آخر فعل را از قبول کسره سوال
در لیکونن سه نون جمع شدند جواب هر سه نون زائد نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر
غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان واو جمع و نون مدغم
و ماقبل واو یعنی نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا دلالت کند ای ضمه بر حذف واو سوال در [illegible]
حذف فاعل لازم آمد زیرا چه واو ضمیر فاعل است و این ممنوع است جواب ضمه قائم مقام آن
موجود است و همچنین حذف درست است قال و از صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود
بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون مدغم و ماقبل ادای نون ثقیله
واحد مؤنث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره بر حذف یا سوال در جمع مذکر غائب

وجمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی حده است یعنی ساکن اول مده است
و ساکن دوم مدغم و اینچنین اجتماع ساکنین جائز است پس چرا واو و یا را حذف کردند **جواب اول**
اجتماع ساکنین علی حده جائز است نه اینکه ابقای هر دو ساکن واجب است پس درین صیغ هرگاه کلمه
ثقیل و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر واو یعنی ضمه و دال بر یا یعنی کسره موجود بود لهذا برای
تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب دوم** اجتماع ساکنین علی حده در کلمه واحده درست است
و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف واو و یا
در نون ثقیله و اما حذف واو و یا در نون خفیفه پس به خوف از اجتماع ساکنین درین صیغ علی غیر حده
لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد **سوال** الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع ساکنین
علی حده ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقع است و دال یعنی فتحه هم موجود است **جواب**
اینجا برای حذف الف مانعی است و آن التباس این با واحد و ثقل هم پیدا نیست و تحقیق این بحث
درین مقام درجه بحث امر انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد **تنبیه** بدانکه حذف واو از جمع مذکر و حذف
یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه واو و یا مده باشد والا واو و یا را حذف نسازند لیکن
فقدان ضمه که دال بر واو باشد و فقدان کسره که دال بر یا شود بلکه برای دفع التقای ساکنین
بلحاظ مناسبت واو را حرکت ضمه دهند چون اِخشَوُنَّ و یا را حرکت کسره چون اِخشَیِنَّ **سوال** اجتماع
ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد **جواب** بسبب آنکه ساکن دوم که مدغم است تلفظ
آن نمی شود مگر بتبعیت مدغم فیه نه مستقلا لاجرم گویا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون ثقیله در شش
محل ای جائیکه پس الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر
حاضر و تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر **سوال** درین شش
محل نون ثقیله چرا مکسور باشد **جواب** بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه نون تثنیه است
چرا که هر یکی ازین هر دو زائد است و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت
محل ای جائیکه بعد الف نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و
واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم مفتوح باشد
سوال درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد **جواب** زیرا چه فتحه اخف الحرکات است

ونون ثقیله ثقیل ست و مشابهت تشدید هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون خفیفه و ثقیله

الف باشد ای در جائیکه قبل نون ثقیله یا فصل الف باشد در نیاید و آن شش محل است چهار تثنیه

و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه درین همه شش صیغه

جائز میدارند و یونس آنرا برحال خود ساکن میدارد و دیگران او را کسره میدهند و علامه تفتازانی

گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیراچه مخالف قیاس و استعمال فصحا است و جواب میدهد

یونس از التقای ساکنین بدین وجه که الف که واقع است قبل نون بمنزله عدم است زیراچه خفیف است و

ما قبلش فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و حفص بن نصیر مذهب یونس را پسندیده

از نشه سوال درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین

علی غیر حده میان الف و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند

تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد جواب اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلاف

وضع هر یک لازم می آمد سوال یکی را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند جواب

اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای الحاق آن فائده مترتب نمی شد کذا فی تعلیق شرح

الفصول و اگر الف را حذف میکردند متشابه بواحد میشد سوال این مشابهت بواحد در سه جای

تثنیه میشد و اما در جمع مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ

قباحت لازم نیاید جواب اول درین صورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و این مستکره است

جواب دوم هرگاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف

فاصل آورده شده و نون ثقیله اصل ست و خفیفه فرع آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس

هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف

اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم خواهد آمد و درین جواب خدشه است

اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفیین ست نه نزد سائر بصریین و ثانیاً آنکه فرع را لازم نیست

که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتامل سوال اجتماع ساکنین علی غیر حده در الآن

الحسن لازم می آید جواب این اجتماع ساکنین درست ست زیراچه درین دو مثال

سلمه ... مولوی فرحت علی مرحوم ... ماخوذ ۱۲ ... اگر گفته شود که این جواب ... کوفیین است

در اصل دو همزه بود یکی همزهٔ استفهام دوم همزهٔ تعریف و اجتماع دو همزه موجب ثقل ست و حذف
یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکی ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن عندک
بیک همزه و درین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جملهٔ خبریه ست و حالانکه مقصود استفهام ست
پس همزهٔ ثانی را با الف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد و اینجا جائز ست
ست کذا قیل و در باقی محل و آن هشت محل ست یعنی جائیکه پیش نون الف نباشد پیدای نون
خفیفه چرا که مانع دخول نون خفیفه یافته نمی شود و لام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر که
مکسور ست و ضمه ثقیل ست و فتحه اخف الحرکات ست و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع
نونات لازم نیاید و نیز نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و ما قبل نون تاکید مبنی ست پس جای
اعراب باقی نماند لهذا حذف کرده شد **بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل
مستقبل معروف** لَيَفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغه
واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ
لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ و معانی
این صیغ بر مذکر پوشیده نخواهند ماند **بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل
مستقبل مجهول** لَيُفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغه
واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ
لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ و معانی این
صیغ ظاهر اند **بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف** لَيَفْعَلَنْ
هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید
با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر غائب لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مونث غائب
لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مذکر حاضر لَتَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلِنْ صیغه واحد مونث حاضر لَأَفْعَلَنْ
صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث لَنَفْعَلَنْ صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم
مذکر و مونث و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه
در فعل مستقبل مجهول** لَيُفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ

استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنْ لَیُفْعَلَانْ لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَانْ لَتُفْعَلِنْ لَاُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ ومعانی این صیغ ظاهراند تتمه اینهمه که گفته شد

بحث اثبات لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروف ومجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی

بلا یا بما را بنون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف یا مجهول

بلا یا بما بنون ثقیله یا خفیفه گردد وآنچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط

شود و بهر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصریف آن بر قیاس تصریف اثبات

با زیادت حرف نفی و ابن حاجب گفته که الحاقش در نفی کمترست **فصل** اینهمه که گفته شد بحث فعل

مضارع معروف ومجهول مثبت ومنفی مؤکد وغیر مؤکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از

فعل مضارع **سوال** تعریف امر چیست **جواب** امر فعلیست موضوع برای طلب فعل علم ست

از آنکه متکلم خود را عالی پندارد یا عاجز یا مساوی وآنیست اصطلاح اہل عربیه ونزد ارباب

اصول در امر استعلاء معتبرست وآنچه نه بر وجه استعلاء بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند و

با تساوی التماس ست **سوال** چنین افعال را امر چرا نام کردند **جواب** زیراچه امر در لغت بمعنی

فرمودن ست ومناسبت میان معنی لغوی واصطلاحی پیداست **سوال** امر را از فعل مضارع

بنا میسازند از فعل ماضی چرا بنا نمیسازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیت که در امر با

مستقبل مستفادست زیراچه امر کرده نمیشود بچیزیکه گذشته است چه درین امر تکلیف ما لا یطاق

است وهمچنین امر کرده نمیشود بایجاد موجود فی الحال که محال ست **سوال** مبحث امر را از

مبحث فعل مضارع چرا در ذکر موخر کرد **جواب** زیراچه امر ماخوذست از مضارع وماخوذ منه احق

بتقدیم است وآنیست مذهب بعضی از صرفیان وصاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق

نبود چرا که تا ی تفعل در امر باقی نیست ودر اشتقاق بقای ماده ومعنی ضرورست بلکه امر مشتق ست

از مصدر غائب از حاضر اقرب حاضر معروف از مجهول متکلم از متکلم واینهمه بحیثیت

مناسبت میان فرع واصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی ای از مضارع حاضر معروف

علامت مضارع را که تا است حذف کن **سوال** در امر حاضر معروف علامت مضارع را

سله از ایراد لفظ فعل جناب پیشنهاد اسماء افعال که بمعنی امر حاضر هستند چون صه بمعنی اسکت ۱۲

چرا حذف نساختند جواب اوّل تا التباس نشود بمضارع در حال وقف جواب دوم
زیرا چه از فعل مضارع تغییر منظور است پس علامت او را باقی داشتن بیجا ست سوال برای
حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند جواب بسبب کثرت استعمال
آن که مقتضی خفت او ست و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن سوال
بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد جواب آمدن همزهٔ وصل
در هر امر حاضر ضرور نیست چنانچه می آید و معهذا در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید سوال
مصنف رح طریقهٔ بنای امر حاضر معروف را چرا در ذکر مقدم کرد جواب زیرا چه سوای
آن نزد بعضی داخل در مضارع ست و امر حقیقةً امر حاضر معروف ست و لهذا در تعریفش میگویند
مضارع معروف یا مجهول بلام امر لیصه ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک بماند یا ساکن اگر
متحرک بماند آخر را ای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت یابند سوال در امر حاضر معروف
سکون از کجا رسید جواب اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب بنا ست و
مضارع بسبب مشابهت تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد
مشابهت تامه با اسم فاعل باقی نمانده پس همان بنا عود کرد و اصل در مبنی سکون ست لهذا ساکن
کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف ست عِد ساخته شد و از تضع که مضارع حاضر معروف ست
ضَع در صرح می آرد و عد نوید دادن و وضع نهادن بر جای ید انکه یعِد در اصل یوعِد بود
از باب ضرب یضرب واو افتاد میان یای مفتوح و کسرهٔ لازم واو را حذف کردند یعد شد
و تعد در اصل توعد بود اگرچه اینجا قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند تعد
شد و قس علی هذا اعد و نعد و چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف
کردند ما بعد آن متحرک ست آخر را ساکن کردند عد شد سوال در یوعد که مضارع مجهول ست چرا
برای تبعیت یعد واو را حذف نکردند جواب مجهول مغایر معروف ست بخلاف تعد و اعد و نعد
و تضع در اصل یوضع بکسر ضاد بود واو میان یای مفتوح و کسرهٔ لازم افتاد حذف کرده شد یضع
گردید و در تضع که اصلش توضع ست اگرچه قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف
کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسرهٔ ضاد را بفتحه بدل کردند یضع و تضع

بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف کردند
بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضَع شد **سوال** در یَدَعُ و اخوات او چرا برعایت حرف حلق
فتحه ندادند **جواب اول** فتحه برعایت حرف حلق سماعی است قیاسی نیست **جواب**
دوم حرف حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه **سوال** در یذر با وجودیکه حرف حلق
نیست چرا فتحه دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی یَدَعُ است و اگر در آخر او حرف علت باشد
ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد که این سکون بحیثیت بنای امر رسیده است
یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از تَقِی قِ تَقِی در اصل یَوْقِیُ بود واو افتاد
میان یای مفتوحه و کسرهٔ لازم حذف کرده شد و ضمه بر یا دشوار داشته ساکن
کردند یَقِی شد و تَقِی در اصل تَوْقِی بود اگرچه قاعدهٔ حذف واو دریافته نشد مگر طرداً للباب
حذف کردند و ضمه بر یا ثقیل بود حذف کرده یا را ساکن کردند تقی شد چون خواستند
که امر حاضر معروف بنا کنند تای علامت مضارع را حذف کردند و بعد آن متحرک است و
با آخر کلمه حرف علت است آن را حذف کرده علامت جزمی سقوط حرف علت پیدا ساختند قِ شد
و بطرح می آرند و قافیه بالکسر نگاه داشتن و اگر ساکن بماند ای بعد حذف علامت
مضارع نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در
اول او بیاورند علامت مضارع در آر **سوال** بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن
باشد همزهٔ وصل چرا می آرند **جواب** تا ابتدا بسکون لازم نیاید **سوال**
همزه را چرا برای زیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا زائد نکردند **جواب** زیرا چه
همزه از حروف حلق است و حروف حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند
سوال از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند **جواب** زیرا چه او بالف
مبدل شود و الف حرف علت است پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت که
کثیر الدور و مستحق زیادت اند لهذا ازدیاد همین مناسب افتاد **سوال** این همزه را همزهٔ
وصل چرا نامیدند **جواب** زیرا چه این همزه ماقبل خود را بمابعد خود وصل میسازد و خود
از میان بیرون آید و مقابل او همزهٔ قطع است که مابعد خود را از ماقبل خود قطع میسازد

چون ہمزۂ باب افعال فا کلمہ را حرکت چرا ندادند کہ محذور ابتدا بسکون لازم نمی آمد و حاجت ہمزہ نمی افتاد **جواب** اگر فتحہ میدادند التباس بماضی می آمد در حال وقف و اگر کسرہ میدادند در مضموم العین خروج از کسرہ سوی ضمہ لازم می آمد و اگر ضمہ میدادند در مکسور العین خروج از ضمہ سوی کسرہ لازم می آمد و باقی ابواب را بالقیاس بر یک نمط کردند **سوال** در اضرب یعنی مکسور العین ہمزۂ وصل مکسور چرا آوردند **جواب** زیراچہ کسرہ اصل است در ہمزۂ وصل **سوال** اصل در ہمزۂ وصل کسرہ چرا شد **جواب** زیراچہ ہمزۂ وصل حرف ست و اصل در حروف سکون ست و ساکن را وقتیکہ حرکت دادہ شود حرکت کسرہ میدہند **سوال** ساکن را وقتیکہ حرکت میدہند کسرہ چرا میدہند **جواب اول** سکون عدم ست و کسرہ ہم بمنزلۂ عدم ست زیراچہ بر فعل داخل نمیشود و در اسم و غیر منصرف ہم داخل نمیشود پس بمنزلۂ عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسرہ میدہند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی **جواب دوم** فتحہ اخف ست و ضمہ اثقل و کسرہ متوسط ست و خیر الامور اوسطہا پس کسرہ اختیار کردہ شد **سوال** در افعل مفتوح العین چرا ہمزۂ وصل را فتحہ ندادند **جواب** برای ترک اصل کہ کسرہ ہمزۂ وصل ست وجہی و جیہ نبود بر اصل خود او را گذاشتند و تغیرے ندادند و اتباع عین امرے ضروری و لازم نیست **سوال** الف ایمن با وجودیکہ ہمزۂ وصل ست و اصل او کسرہ است چرا فتحہ دادندش **جواب** ایمن جمع یمین ست و این ہمزۂ وصل نیست بلکہ ہمزۂ قطعی ست بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحہ دادہ شد و بہمین جہت در تلفظ حکم ہمزۂ وصل پیدا کردہ **سوال** در الف تعریف باوجودیکہ ہمزۂ وصل ست و اصل او کسرہ است چرا فتحہ دادند نحو الرجل **جواب** بسبب کثرت استعمال **سوال** در اکرم چرا ہمزۂ امر را فتحہ دادند باوجودیکہ عین کلمہ مکسور ست می بایست کہ مکسور میشد **جواب** این ہمزۂ امر نیست بلکہ الف قطعی ست کہ از ءاکرم کہ در اصل ءا کرم بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند اعادۂ آن گردید **سوال** از ءا کرم الف را چرا حذف کردند **جواب** بسبب اجتماع ہمزتین در

---

۱ ای حاشیۃ المفتی سعد اللہ المرادآبادی ۱۲ ۲ ای بسبب کثرت استعمال ۱۲

اکرم بیک همزه حذف کرده شد و طرد الباب در جمیع صیغ اتکرم و یکرم و نکرم حذف کردند

سوال از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند

و آخر را ساکن کردند اکرم شد پس بر وقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو

محذوفه را چرا باز نمی آرند **جواب** اگر واو را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل

خواهد افتاد و او عود خواهد کرد پس از آن برعایت مضارع که اصل اوست اعلال مضارع عود

جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضائع خواهد گردید لهذا باز نمی آرند

کذا قال المحشی **سوال** در اعلم مثلاً همزهٔ وصل در خط چرا محذوف نمیشود **جواب** تا مشتبه

بامر علّم یعنی علّم **سوال** از اعراب رفع التباس خواهد شد **جواب** گاهی اعراب را ترک مینمایند

و همین جهت برای تفرقه میان عُمَر بضم عین و فتح میم و عَمْرو بفتح عین و سکون میم واو را در عمرو

بفتح عین و سکون میم نویسند و اگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت میبود حاجت این تفرقه هیچ

نبود **سوال** چرا در عمرو بفتح عین و سکون میم واو را زائد کردند نه در عُمَر بضم عین و فتح میم

جواب زیرا چه در عمرو بفتح عین و سکون میم اول حرف مفتوح است و بعد از آن ساکن

پس زیادتی واو در اینجا موجب ثقل نیست بخلاف عُمَر بضم عین و فتح میم تنبیه اختلاف

کرده اند در اینکه همزه حرکت است یا حرف بعضی برآنند که حرکت است حرف نیست اگر حرف بودی

او را صورتی معین در خط بودی و حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر قائل اند

بانکه حرف است زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع نقیضین

ای حرکت و سکون کذا فی بعض الشروح و بر وطائفه اولی میتوان گفت که برای هر حرف

صورتی معین بودن را مسلم نمیدارم و اگر کسی تصریح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود فافهم

و آخر را ساکن کن بوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون از تسمع اسمع و از تضرب

اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بنا امر حاضر معروف سازند تای علامت مضارع

را حذف کردند بعدش سین و ضاد ساکن ماند نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح است

و در تضرب مکسور است همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و آخر را ساکن کردند اسمع

و اضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم
در اصل ترمیُ بود از باب ضرب یضرب ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند ترمی شد چون
امر حاضر معروف بنا کردند علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را
مکسور یافته همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و یا که حرف علت ست ساقط شد ارم گردید
و از تخشیٰ اخش در اصل تخشیُ بود از باب سمع یسمع یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را الف کردند تخشیٰ
شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده مابعد آن ساکن و عین کلمه را مفتوح
یافتند همزهٔ وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند اخش شد و اگر عین کلمه مضموم
باشد همزهٔ وصل مضموم در اول در آر سوال در مثل اُکتُب ای مضموم العین همزه را کسره
که اصل است در همزهٔ وصل چرا ندادند جواب بر تقدیر کسره خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید
و این مکروه است سوال کاف فاصل موجود است پس خروج از کسره سوی ضمه لازم نمی آید
جواب حرف ساکن مانع و فاصل قوی نیست اعتبار ندارند و لهذا واو قنوة را بیا بدل کرده
قنیة میگویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است پس واو بسبب کسرهٔ ما قبل ای قاف یا شد
بالکسر مال نهاده ۱۲
سوال همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف است جواب برای موافقت عین کلمه
و نیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد و آخر را
ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصر اُنصر تا علامت مضارع را حذف کرده
مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند
اُنصر شد و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو اُدعُ در
اصل تدعُوُ بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل پنداشته حذف کردند تدعو بسکون واو شد چون
بناء امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین
کلمه را مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر او حرف علت ست ساقط شد
اُدعُ شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در
اول او ای فعل مضارع در آر سوال درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند
جواب بسبب قلت استعمال اینها پس زیادت حروف درینها مضائقه ندارد سوال

ودر امر غائب لام امر چرا زائد کردند جواب بمناسبت آنکه لام از وسط مخارج می آید
و غائب نیز متوسط است میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف نمی آید
در مخاطب مجهول چرا زائد کردند جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال تخفیف
کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال ست سوال لام امر را باوزن کلمه چرا آوردند جواب
تا از ابتدای کلام معلوم شود که این نوع دیگرست از کلام سوال لام امر مکسور چرا شد
جواب بجهت مشابهت او با لام جاره وقت دخول او بر مظهر چون لزید زیراچه جزم
که عمل لام امرست مخصوص ست بافعال همچو جر که عمل لام جرست مخصوص ست باسماء
سوال لام جاره بروقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود جواب برای موافقت
عمل خود زیراچه عمل او جرست سوال هرگاه لام جاره بر ضمیر داخل شود چون له ولک
ولنا پس چرا مفتوح میشود جواب حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند
ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخف ست سوی کسرت در خفت
لهذا در بنا را اینها فتحه اختیار کرده شد کذا قال المحقق[۱] اللاهوری فی حاشیة تفسیر البیضاوی
سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه خواهد شد که او هم مفتوح باشد
جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لهو پس امتیاز حاصل
است سوال جزم چرا مختص شد باسم جواب زیراچه جر خاصه اضافت ست و اضافت
خاصه اسم سوال جزم چرا بفعل خاص شد جواب زیراچه فعل ثقیل ست پس محتاج شد بطرف
خفت باسکان سوال لام امر را بسبب دخول واو یا فا ساکن چرا می کنند چون ولیضرب فلیضرب
جواب واو و فا بمنزله جزو کلمه میشوند که وقف بر اینها بدون کلمه ممتنع است پس بنظر تخفیف
کسره را حذف کردند چنانکه در فخذ[۲] فخذ میگویند و اما ثم پس او را بر فا حمل کردند بمناسبت میان
هر دو که هر دو بر تعقیب دال اند سوال حرفے از حروف علت مقام لام چرا زائد
نکردند جواب درین صورت در امر غائب اجتماع دو حرف علت لازم می آید یکی
علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل ست و مخاطب مجهول را بر وی حمل کردند و الله اعلم

---

[۱] ای ملا عبد الحکیم [۲] فخذ بکسر الاوسط و بسکونه مع فتح الاول و الکسر لغات ۱۲ صراح

را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد و تعبیر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه امر با لام معرب است
سوال عامل جزم کدام است جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط چنانکه
حرف شرط معنی استقبال پیدا می سازد و آنچنان لام امر معنی استقبال پیدا مینماید بهمین
مشابهت لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه
اگر ساقط نشود عمل لام امر مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لیدع در اصل یدعو
بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون خواستند
که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را که حرف علت بود حذف کردند لیدع
شد و لیرم در اصل یرمی بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد
چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد لیرم گردید و لیخش در اصل
یخشی بضم یا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح یا را بالف بدل کردند یخشی بالف گردید چون لام
امر آوردند الف ساقط گشت لیخش گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانکه در مضارع
می آید بطوریکه دانستی از حذف واو و یا و ادخال الف وغیره در امر نیز می آید سوال
در آخر امر هر دو نون تاکید چرا آورده میشود جواب برای تاکید طلب زیرا چه امر موضوع
است برای طلب بحث امر حاضر معروف افعل بکن تو یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف افعلا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر
بحث الخ سوال نون اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعراب است
یعنی رفع و هرگاه اعراب وقت بناء امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد افعلوا
بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ افعلی بکن تو یک زن در زمانه
استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ افعلا بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه
مؤنث بحث الخ افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث بحث الخ سوال
نون جمع مؤنث را چرا حذف نمیکنند همچو نون اعرابی جواب زیرا چه این علامت جمع مؤنث
ضمیر فاعل است و علامت تغیر نه پذیرد فائده نزد کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر
داخل میشود و او معرب است و مجزوم بلام امر که مقدر است و اصل افعل لتفعل بود لام بسبب

کثرت استعمال حذف شده علامت مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف کردند باقی ماند
فا ساکن ناگزیر داخل کرده شد همزهٔ وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرند بقول باری
تعالی فَلْتَفْرَحُوا باظهار لام با تای مخاطب وانیست قرائت[1] یعقوب و بصریان جواب
میدهند که این قرائت شاذه است اعتداد نمی دارد و دیگر قرا معتبرین فلیفرحوا بیای
تحتانیه خوانده اند **بحث امر حاضر مجهول** لِتُفْعَلْ باید که کرده شوی تو یکم صیغه واحد
مذکر بحث امر حاضر مجهول لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوا لِتُفْعَلِي لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ حاجت بیان معانی صیغ نیست

بحث امر غائب معروف لِيَفْعَلْ باید که بکند آن یکم صیغه واحد مذکر بحث امر
غائب معروف لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ بر عاقل معانی این صیغ مخفی نیستند

بحث امر غائب مجهول لِيُفْعَلْ باید که کرده شود آن یکم صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
مجهول لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ بر مستنبط معانی این صیغ ظاهر اند **فائده**
گاه باشد که لام امر را بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی قل لعبادی الذین
آمنوا یقیموا الصلوة ای لیقیموا کذا قیل **سوال** در امر چرا بحث حاضر معروف را علیحده ذکر
کرده و بحث غائب معروف را علیحده **جواب** زیرا که در صیغه معروفش تغیر تام از فعل مضارع
گردیده است بخلاف صیغه غائب معروف که تغیری ناقص دارد لهذا جدا جدا ذکر کرد **سوال**
و صیغه متکلم را چرا بحثی علیحده نکرد **جواب** بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها
زیرا چه امر بنفس خود قلیل است بنسبت امر بر غیر خود را **سوال** دو صیغه متکلم را ضمن بحث
غائب معروف چرا ذکر کردند **جواب** زیرا چه طریقه بنای امر غائب و امر متکلم یکی است لهذا
در یک بحث ذکر کرده شدند **سوال** طریقه بنای امر حاضر مجهول و امر غائب مجهول یکی است پس
چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد **جواب** در معروف هر دو بحث امر حاضر و امر غائب
جدا جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب علیحده
علیحده ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق امر مذکور کرده است چنانچه عنقریب واضح خواهد شد
بحث مناسبت امر و نهی در فعلیت و انشائیت قریب **بحث امر حاضر معروف با نون**

[1] کذا فی معالم التنزیل ۱۲

قیاسله افعلن بهر تاکید نون ثقیله دیگر صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله
افعلانّ افعلنّ صیغهٔ جمع مذکر حاضر افعلِنّ صیغهٔ واحد مؤنث حاضر افعلانّ افعلنانّ سوال
در افعلُنّ لام را حرکت چرا دادند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم
لازم نیاید سوال فتحه را چرا اختیار کردند جواب بسبب خفت فتحه و ثقل نون ثقیله
پس تعادل پیدا گردید سوال در افعلُنّ واو را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع
ساکنین ای واو و نون مدغم سوال در افعلِنّ یا را چرا حذف کردند جواب بسبب
اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در افعلانِّ الف را چرا حذف نکردند باوجود
اجتماع ساکنین ای الف و نون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم نیاید
سوال نون تاکید در تثنیه مکسور است و نون تاکید در واحد مفتوح است پس
التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب غذغه است
زیرا چه التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب
دوم اصل در نون فتحه است برای خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای
مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف پس وقتیکه الف حذف کرده خواهد شد
کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد جواب سوم چون الف
متصل شده بمنزلهٔ جزو کلمه گردیده است لفظاً و معنیً و نون هم شدت اتصال دارد پس
افعلانّ در حکم کلمهٔ واحده است و تلفظ آن بمرتبهٔ واحد خواهد شد و اینچنین اجتماع ساکنین
اول مده و ثانی مدغم باشد در کلمهٔ واحده درست است سوال اتصال واو در جمع
مذکر حاضر ای افعلُنّ و اتصال یا بواحد مؤنث حاضر ای افعلِنّ مثل اتصال الف است
در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس چرا واو و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف
کردند جواب چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر واو و یا
بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله را
بران قیاس کردند و بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بر خفیفه نمی توان کرد

لیکن در تثنیه الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله
لتفعلنّ باید که بهر آئینه کرده شوی تو یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لتفعلانّ
لتفعلنّ لتفعلنانّ لیفعلانّ لتفعلانّ بر قیاس کرد معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند بحث امر غائب
معروف با نون ثقیله لیفعلنّ باید که بهر آئینه بکند آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب
معروف با نون ثقیله لیفعلانّ لیفعلنّ لتفعلنّ لتفعلانّ لیفعلنانّ لافعلنّ لنفعلنّ بر تقدیر معانی
این صیغ ظاهر است بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لیفعلنّ باید که بهر آئینه کرده
شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله لیفعلانّ لیفعلنّ لتفعلنّ لتفعلانّ
لیفعلنانّ لافعلنّ لنفعلنّ بر واقف معانی این صیغ روشن اند بحث امر حاضر معروف
با نون خفیفه افعلن بهر آئینه بکن تو یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه
افعلن صیغهٔ جمع مذکر حاضر افعلن صیغهٔ واحد مؤنث حاضر معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر
حاضر مجهول با نون خفیفه لتفعلن البته باید که کرده شوی تو یکمرد صیغهٔ واحد مذکر
بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه لتفعلن صیغهٔ جمع مذکر حاضر لتفعلن صیغهٔ واحد مؤنث حاضر
و معانی این دو صیغه ظاهر اند بحث امر غائب معروف با نون خفیفه لیفعلن البته باید که
بکند آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون خفیفه لیفعلن صیغهٔ جمع مذکر
غائب لتفعلن صیغهٔ واحد مؤنث غائب لافعلن لنفعلن این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند
و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لیفعلن البته
باید که کرده شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لیفعلن
صیغهٔ جمع مذکر غائب لتفعلن صیغهٔ واحد مؤنث غائب لافعلن لنفعلن این هر دو صیغه
حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ بر قیاس کرد آسان است و مانند استقبال نادر معانی
صیغهای امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر با مردم جماعتی باشد که بعضی ازان حاضر اند
و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر امر غائب غلبه داده بصیغهٔ
جمع حاضر خطاب خواهد کرد و جائز است درین صورت داخل کردن لام بر صیغهٔ
مخاطب تا کلمه تا دلالت بر خطاب نماید و کلمه لام بر غائب **فصل** [illegible]

بحث امر معروف ومجهول حاضر وغائب ومتکلم بود چون خواهی که نهی بنا کنی **سؤال** تعریف
نهی چیست **جواب** نهی فعلیست موضوع برای طلب ترک مصدر که ماخذ آن فعل ست
اعم ست ازانکه متکلم استعلا کرده باشد یا نه ونزد ارباب اصول در نهی استعلا ضرورست
سؤال اینچنین افعال را نهی چرا می نامند **جواب** زیرا چه نهی در لغت بمعنی باز داشتن از
کار وگفت وجز آن کذا فی الصراح ومناسبت میان معنی لغوی واصطلاحی ظاهرست
سؤال مبحث امر را بر مبحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد **جواب اول** برعایت آنکه امر
مقدم ست شرعا بر نهی زیرا چه هر مکلف اولاً با مر متعلق بایمان تکلیف داده میشود
وهرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید **جواب دوم**
بعد حرف نهی که مفید معنی عدم ست داخل ست نه بر امر وجودی مقدم ست بر عدمی
باعتبار شرف پس لای نهی ای لائیکه دلالت بر نهی دارد وقید نهی برای اخراج لای
نفی است در اول ای در اول فعل مضارع زیرا **سؤال** چرا نهی را از فعل مضارع بنا
می کنند نه از فعل ماضی **جواب** برای مناسبت معنی استقبالیت که در نهی هم زمانه مستقبل مستفاد
است **سؤال** لای نهی را در اول فعل مضارع چرا می آرند **جواب** تا از عنوان حکم مفهوم
شود که این نوع دیگرست از کلام ولای نهی در آخر فعل مضارع در پنج فعل ای واحد مذکر
غائب وواحد مونث غائب وواحد مذکر حاضر ودو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کنند
مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر ای فعل مضارع حرف علت نباشد **سؤال**
لای نهی چرا جزم میکند **جواب اول** بجهت مشابهت او با حرف شرط زیرا چه آنچنان
که حرف شرط نقل میکند مضارع را سوی معنی استقبال همچنان لای نهی نقل میکند
پس چون حرف شرط جازم ست لای نهی هم جزم خواهد کرد **جواب دوم** چون لای نهی
ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال برای ساخته زمانه استقبال را باقی داشت
پس در لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر
نقصان معنی **جواب سوم** لای نهی مشابه است بلام امر زیرا چه لام برای طلب
فعل ست ولای نهی برای طلب ترک پس هر دو شریک شدند در طلب لهذا عمل او نمود

سوال نهی معرب ست یا مبنی جواب نهی معرب است زیرا چه علت اعراب یعنی مشابهت تامه باسم فاعل
موجودست و برای تنبیه بر معرب بودنش مصنف رحمه الله لفظ جزم را اختیار کرده نه لفظ سکون و
وقف و آن هفت محل ای چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر نون اعرابی
را هم دور نماید زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و هرگاه لای نهی اعراب را حذف ساخت
پس نون اعرابی را هم دور خواهد کرد و در دو محل ای جمع مؤنث غائب و حاضر در لفظ مضارع هیچ
عمل نکند زیرا چه درین دو صیغه نه اعراب ست و نه نون اعرابی و نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید
امر بطوریکه دانستی از حذف واو و یا و ادخال الف وغیره هم برای الحاق در نهی هر جا می آید برای تاکید
طلب ترک فعل بحث نهی حاضر معروف لا تفعل مکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
نهی حاضر معروف لا تفعلا مکنید شما دو مردان در زمانه استقبال لا تفعلوا مکنید شما همه مردان در زمانه استقبال
لا تفعلی مکن تو یک زن در زمانه استقبال لا تفعلا مکنید شما دو زنان در زمانه استقبال لا تفعلن مکنید
شما همه زنان در زمانه استقبال و در معنی هر صیغه لحاظ زمانه و تعیین باید ساخت بحث نهی حاضر
مجهول لا تفعل نه کرده شوی تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول
لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نهی غائب
معروف لا یفعل نه کند آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف
لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل لا نفعل و معانی این صیغ روشن اند بحث
نهی غائب مجهول لا یفعل نه کرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل
لا نفعل و معنی هریک پوشیده نیست بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله
لا تفعلنّ البته مکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف
با نون ثقیله لا تفعلانّ لا تفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ و معنی هریک مخفی
نیست بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تفعلنّ البته کرده نشوی
تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تفعلانّ
لا تفعلنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ و معنی هریک مخفی نیست بحث نهی غائب

معروف با نون ثقیلہ لا یفعلنّ البتہ نکند آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی
غائب معروف با نون ثقیلہ لا یفعلنّ لا یفعلانِّ لا یفعلُنّ لا تفعلنّ لا تفعلانِّ لا یفعلنانِّ لا افعلنّ لا نفعلنّ
ومعانی این صیغ روشن اند بحث نہی غائب مجہول با نون ثقیلہ لا یُفعلنّ البتہ
نکردہ شود آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول با نون ثقیلہ
لا یُفعلانِّ لا یُفعلُنّ لا تُفعلنّ لا تُفعلانِّ لا یُفعلنانِّ لا اُفعلنّ لا نُفعلنّ ومعانی مستتر نیستند بحث
نہی حاضر معروف با نون خفیفہ لا تفعلَنْ البتہ مکن تو یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد
مذکر بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ لا تفعلُنْ البتہ مکنید شما ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ
جمع مذکر بحث الخ لا تفعلِنْ البتہ مکن تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث
بحث الخ بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ لا تُفعلَنْ البتہ نکردہ شوی تو یک مرد
در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ لا تُفعلُنْ البتہ
نکردہ شوید شما ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تُفعلِنْ البتہ نکردہ شوی
تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ بحث نہی غائب
معروف با نون خفیفہ لا یفعلَنْ البتہ نکند آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ
واحد مذکر بحث نہی غائب معروف با نون خفیفہ لا یفعلُنْ البتہ نکنند آن ہمہ مردان
در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلَنْ البتہ نکند آن یک زن در زمانۂ
استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ لا افعلَنْ البتہ نکنم من یک مرد یا یک زن در
زمانۂ استقبال صیغۂ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لا نفعلَنْ البتہ نکنیم
ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانۂ استقبال صیغۂ تثنیہ و
جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ بحث نہی غائب مجہول با نون
خفیفہ لا یُفعلَنْ البتہ نکردہ شود آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر
بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ لا یُفعلُنْ البتہ نکردہ شوند آن ہمہ مردان در
زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تُفعلَنْ البتہ نکردہ شود آن یک زن در
زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ لا اُفعلَنْ البتہ نکردہ شوم من

بکسر و یا بکسر نون در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد ان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ
و الفعل المجهول گردیم شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ استقبال
صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فصل این همه که گفته شد بحث نهی
معروف و مجهول بود چون خواهی که اسم فاعل بنا کنی سوال مبحث نهی را بر مبحث اسم فاعل چرا
مقدم کرد جواب زیرا که نهی فعل است و مناسب است با امر در فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل
که مخالف امر است سوال تعریف اسم فاعل چیست جواب اسم فاعل اسمیست
که مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتے که قائم باشد بآن ذات فعل بمعنی حدوث
بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و در خالق و رازق وغیره که صفات الهی هستند
استمرار و دوام بنظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم است پس در
اسم فاعل داخل خواهند شد و همچنین حائض و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها
بعارض استعمال پیدا شده اند نه باوضع و نیز گویند که اینها اسم فاعل نیستند بلکه
اشتقاق اینها از حیض و طلاق نیست اشتقاق دارع است از درع[1] بمعنی صاحب
درع پس بمعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف
سوال اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شده از مصدر و ماضی چرا جواب برای مناسبت
تامه اسم فاعل مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره
چنانچه گذشت سوال از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمیگیرند جواب
مضارع معروف منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل
بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت
مضارع را چرا حذف کردند جواب زیرا که اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع
هم در و نخواهد ماند سوال از الفعل مشتق است یا از الفعل جواب اول از یفعل زیرا که اسم فاعل
اسم ظاهر است پس اسمائے ظاهره حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد
جواب دوم در بعض احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست

[1] درع بالکسر زره دارع زره دار ۱۲ صراح

کراز غائب مشتق است بعد ازان فا کلمه را فتحه دادند زیراکه فا ساکن است و ابتدا بالسکون متعذر است
پس حرکت دادندش و فتحه اخف حرکات است و میان فا و عین الف فاعل درآمد
سوال الف را چرا زائد کردند جواب اگر زائد نمی کردند و فای فعل را فتحه داده اند
پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین
بواحد مذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العین خروج
از کسره سوی ضمه لازم می آمد و اگر فا را فتحه داده عین را ساکن میکردند ملتبس بمصدر
میشد سوال الف را برای زیادت چرا خاص کردند جواب الف اول حروف
ابجد است با آنکه زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست سوال میان فا و
عین چرا الف فاعل زائد کردند باول کلمه فا را ساکن داشته چرا نه آوردند جواب
الف ساکن ست ابتدا بالسکون میشد و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمه مشابه میشد
بمضموم العین بامر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد بامتکلم
واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشابه می شد در مفتوح العین و مکسور العین با مر حاضر
معروف در حال وقف سوال الف را در آخر چرا نه آوردند جواب درین صورت مشابه
میشد بتثنیه مذکر غائب فعل ماضی سوال میان عین و لام چرا نه آوردند جواب
می بایست که قبل فای آوردند و بسبب مانعی این امر ممکن نشد چنانچه گذشت پس بعد فا
آوردند که هنگام اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر ست از کلمات و عین کلمه
را کسره داده ای درحالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند سوال
عین اسم فاعل را کسره چرا دادند جواب اگر فتحه میدادند بماضی باب مفاعلت درحال
وقف مشابه میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد سوال بتقدیر کسره هم بامر باب مفاعلت
درحالت وقف مشتبه شد جواب درحالت وقف اگر اسم فاعل معرف باللام ست
پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است البته
التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس بامر مضائقه ندارد زیراچه امر ماخوذ از مستقبل ست

سله ای درحال وقف ۱۲ منه بحر سله ای درحال وقف ۱۲ منه بحر سله و نیز التباس قلیل است ای با امر باب مفاعلت نه بامر اکثر ابواب ۱۲ منه مطر

واسم فاعل ہم ماخوذ از مستقبل ست لہٰذا قبل و منون گفت کہ در حالت وقف اگر نکرہ است
تنوینش مبدل بحرف علت خواہد گردید پس التباس لازم نخواہد آمد فتدبر و لام کلمہ را
تنوین کہ عبارتست از نون ساکن زائد کہ تابع آخر کلمہ باشد و در کتابت نیاید زیادہ کن
زیرا چہ تنوین خاصہ اسم ست و تفصیلش در کتب نحویہ باید جست تا اسم فاعل شود سوال
اسم فاعل معرب ست یا مبنی جواب معرب ست مگر ماقبل تاء تانیث در نحو فاعلۃ مبنی ست
بر فتحہ زیرا کہ او بشدت اتصال تاء تانیث بمنزلہ وسط کلمہ گردیدہ است و بنا بر فتح برای
خفت فتحہ است بحث اسم فاعل فاعل کنندہ آن یک مرد صیغہ واحد مذکر بحث اسم فاعل
و آنچہ بعضی معنیش نوشتہ اند کنندہ یک مرد در زمان حال و استقبال صیغہ واحد مذکر بحث اسم فاعل
انتہی غلط محض ست زیرا چہ در معنیش زمانہ ماخوذ نیست بلکہ زمان از خارج مستفاد میشود
فاعلان فاعلَین کنندگان آن دو مردان صیغہ تثنیہ مذکر بحث الخ فاعلون کنندگان آن
ہمہ مردان صیغہ جمع مذکر بحث الخ فاعلۃ کنندہ آن یک زن صیغہ واحد مؤنث بحث الخ
فاعلتان کنندگان آن دو زنان صیغہ تثنیہ مؤنث بحث الخ فاعلات کنندگان آن
ہمہ زنان صیغہ جمع مؤنث بحث الخ سوال صیغہ اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونہ
ساختہ میشود جواب ضابطہ اش اینست کہ میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیارند
و ماقبل آخر را کسرہ اگر مکسور نباشد بدہند نحو مُکرِم از یُکرِم و مُدحرِج از یُدحرِج سوال
حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع چرا نیاوردند جواب اگر الف
می آوردند ابتدا بسکون لازم می آمد و واو در اول کلمہ زائد نمی آید و اگر یا را می آوردند
بمضارع مشتبہ میشد سوال وجہ تخصیص میم چیست جواب زیرا چہ میم قریب المخرج است
بواو زیرا چہ ہر دو شفوی ہستند سوال میم را ضمہ چرا دادند جواب اگر فتحہ میدادند پس
اسم فاعل باب افعال باسم ظرف از فعل مکسور العین مشابہ میشد باقی ماند کسرہ و ضمہ
و کسرہ ثقیل ست و اول کلام متحمل آن نشد لہٰذا ضمہ دادند با آنکہ ضمہ مناسب میم ست زیرا چہ
ضمہ شفوی نیست و میم ہم شفوی سوال ماقبل آخر را کسرہ چرا دادہ شود جواب تا فرق

[illegible] ثلاثی مزید فیہ و رباعی ۱۱

میان اسم فاعل و اسم مفعول که ما قبل آخرش مفتوح است سوال این ضابطه مخدوش است زیراچه اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر زنة و وزن هم یافته شد چون مسهب از اسهب و محصن از احصن و ملفج از الفج و غیره که از درس مخفی نیست جواب این چنین الفاظ شاذ اند در شرح زنجانی و غیره تصریح شده و چنانچه مرقوم است فصل اینهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود و چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی سوال چرا از بحث اسم فاعل بحث اسم مفعول را مؤخر کرد جواب بسبب آنکه اسم فاعل دال است بر فاعل و اسم مفعول دال است بر مفعول و فاعل اشرف است از مفعول بجهت صدور فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عمده است در کلام که مسند الیه میشود و اتمام جمله فعلیه بر وی موقوف است بخلاف مفعول که فضله است سوال تعریف اسم مفعول چیست جواب اسمی که مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزی که بر وی فعل یعنی حدث واقع شود بدون لحاظ تفضیل او بر دیگری اسم مفعول ساخته میشود از مضارع مجهول سوال از فعل مضارع چرا اسم مفعول را بنا میسازند جواب بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم است و بنا کرده از فعل مضارع است سوال از فعل مضارع مجهول چرا بنا میکنند جواب برای مناسبت میان اسم مفعول و فعل مضارع مجهول زیراچه هر دو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت مضارع را چرا حذف میکنند جواب زیراکه فعل مضارع باقی نمانده است و بعد از آن تای او بحذف علامت مضارع میم مفتوح در اوّل او ای در اوّل آنچه باقی مانده است در آر ای بجای علامت مضارع سوال میم را چرا زائد کردند جواب لائق بزیادت حروف علت بودند بسبب کثرت دور اینها و چون زیادت آنها دشوار است زیراچه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم می آمد و اگر یا زائد میکردند مشابه مضارع غائب میشد و زیادتی واو در اوّل کلمه نیامده است لهذا میم که مناسب واو است زیاده کرده شد کما قیل و این جواب خالی از خدشه نیست زیراچه اقرب مخرج اصل و ضرب بود چنانچه این معنی تفصیل گذشت پس واو در اوّل کلمه زائد آمد اگرچه تبادل شد فتامل سوال میم را فتحه چرا داوند جواب زیراچه فتحه اخف حرکات است و عین کلمه را ضمه ده ای در حالیکه مکسور العین یا مفتوح العین بوده باشد سوال عین کلمه را ضمه چرا دادند جواب اوّل زیراچه اسم مفعول دال است بر مفعول و مفعول مسلوب الاختیار است پس بوده باشد ضعیف پس معین کردند ضم عین تا تفصیل

در بعضی از شروح شافیه جواب دوم اگر فتحه میدادند مشابه میشد باسم ظرف که مفتوح العین باشد
واگر کسره میدادند ملتبس میشد باسم ظرف که مکسور العین باشد لهذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام واو مفعول
در آمد از برای آوردن واو پیدا کردن است چون مفعل بضم عین در کلام قوم بدون تا یافته نشد لهذا ضمه
عین کلمه را اشباع کردند و واو پیدا شد و لام کلمه را تنوین ده زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم مفعول گردد
بحث اسم مفعول مفعول کرده شده یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم مفعول مفعولان کرده شدگان
دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث اسم مفعول مفعولون کرده شدگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث اسم مفعول مفعولة کرده شده
یکزن صیغه واحد مونث بحث اسم مفعول مفعولتان کرده شدگان دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث اسم مفعول مفعولات
کرده شدگان همه زنان صیغه جمع مونث بحث اسم مفعول سوال صیغه اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود
جواب بسیاق صیغه اسم فاعل مگر آنکه ماقبل آخر را فتحه خواهند داد برای حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول
اسم است که این فتحه لفظا باشد چو مستخرج یا اصلا چو مختار که در اصل مختیر بفتح یای تحتانیه بود قلب عده و قال الف شد
سوال کسره ماقبل آخر را در اسم فاعل فتحه و در اسم مفعول کسره میدادند فرق حاصل میشد جواب چون در مضارع
مجهول ماقبل آخر مفتوح است لهذا فتحه ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شده در اسم فاعل سوال اسم مفعول
غیر ثلاثی مجرد تغییری بسیار نشده چرا آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند لیس چرا در اسم مفعول ثلاثی مجرد
تغییری بسیار واقع گردید جواب زیراکه در اسم فاعل و اسم مفعول مواخاة است بسبب اشتقاق هر دو از فعل مضارع
پس هرگاه در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغییری بسیار راه یافته است که از یفعل فاعل بکسر عین بنا کرده شد مناسب افتاد
که در اسم مفعول ثلاثی مجرد هم تغییری بسیار راه یابد ف گاه باشد که اسم فاعل بر غیر بنای اسم مستعمل بر غیر مفعول آید
چون نصیر بمعنی مددکننده و قتیل بمعنی مقتول ف گاه هست که لفظ فاعل بمعنی مفعول و لفظ مفعول بمعنی فاعل آید چون
ماء دافق ای مدفوق و کان وعده ماتیا ای آتیا ف در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانه ماخوذ
نیست اما بحسب استعمال ماخوذ هست و تفصیل این مبحث در علم نحو است فذکر و تشکر هزار هزار شکر پروردگار است
که بعون عنایت او این شرح میزان موسوم به تبیان در ماه مبارک ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد
و هفتاد و شش هجری در بلده پیرپور بعد بسته جناب مستطاب عالی قباب محط رجال افاضل فخر
با جود با فضل زینت بخش مسند امارت رونق ده مجلس نبالت مجمع سنت تابع شریعت جناب حاجی محمد [illegible]
صاحب دام اقباله علوه و مجده بانجام رسید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علیه و آله اجمعین

تتمة التبيان شرح تتمة الميزان

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به تبیان
فراغ یافته خطور بخاطر گردید که بتبدیان را قبل از شروع تشعبه دانستن طریقه بنای
اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل هم از متممات است نظر بران سه فصل بر طبق تحریر فصول میزان المتضمن
مسائل این هر سه مشتقات نوشته شرحی بران که مفید احبان النسان باشد تحریر نموده داختم
و متن را به تتمة الميزان و شرحش را به تتمة التبيان موسوم گردانیدم و هو المعين و به
نستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان اشاره است باینکه ظرف دو قسم است
زمان و مکان و ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی رجب
و ظرف مکان آنکه بجواب سوال این واقع شود چون این زید ای فی السوق بنا کنی
سوال تعریف اسم ظرف چیست **جواب** اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند
بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب**
برای مناسبت میان ظرف و فعل زیرا چه فعل در ظرف واقع میشود **سوال** از فعل مضارع
چرا میگیرند **جواب** برای مناسبت میان هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را
چرا مقرر کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان **جواب اول** به رعایت تبعیت
اصل که مضارع هم مشترک است میان حال و استقبال **جواب دوم** زیرا که فعلی از افعال
عباد چنان نیست که زمانی باشد نه مکانی یا بالعکس پس به رعایت تلازم ظرف زمان و مکان
اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف کن چه هرگاه

از مضارع تغیر خواهند کرد بنای علامت مضارع را وهی نیست مگر میم مفتوح در اوّل او ای در اول انچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آورد ای بجای حروف مضارع سوال میم مفتوح چرا آوردند جواب بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه اسم ظرف دال ست بر ظرف و اسم مفعول دال ست بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنان که بر مفعول سوال برای مناسبت اسم مفعول و او را چرا دور اسم ظرف زائد کردند جواب تا التباس با اسم مفعول نشود کذا قیل و درین جواب خدشه است زیرا چه اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای رفع التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتی نبود پس اولی در جواب آنست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول آوردن میم بود در اسم ظرف ادا شد و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت ادا کرده شود پس برعایت اصل یعنی فعل مضارع واو را نیاوردند والله اعلم سوال زیادت میم مفتوح موجب التباس با مصدر میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند جواب التباس به مصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته شد فقال و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای عین کلمه چون مَقْتَل از یَقْتُلُ و مَقام از یَقُومُ و مَقال از یَقُولُ اجوف واوی که در اصل مَقْوَمٌ و مَقْوَلٌ بود اعلال اقام بعمل آمده و مَدْعیً از یدعو ناقص واوی سوال فتحه چرا دادند جواب بسبب خفت فتحه سوال از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مسجد و مشرق و مغرب و مطلع و منحر و مرفق و مفرق و مسکن و منسک و منبت و مسقط و مجزر جواب قیاس درین همه صیغها فتح عین ست و کسر عین خلاف قیاس ست و در مسجد و منسک فتحه عین چنانچه قیاس ست هم منقول شده است و سیبویه گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه ایست که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که اسم ظرف مضموم العین منقسم ست به دو قسم چند صیغها مکسور العین و باقی صیغ مفتوح العین آمده مگر از مَطْلَعَة مکسور العین از یَطْلُعُ مضموم العین پس دو فهمه ذو دارد یکی کسر عین که قیاس فتح آن بود

جای سجده ۱۲ | جای دمیدن آفتاب ۱۲ | جای نحر ۱۲ | جای آرنج ۱۲ | جای فرق موی سر ۱۲ | جای ریختن ۱۲

ما ۵ اقائل صاحب المراح ۱۲ جاى ظهور بالحسر کردن ۱۲ مغرب جای فرو شدن آفتاب ۱۲ مفرق جای فرق موی سر ۱۲

دوم دخول تا و اما مقبره بفتح العین از تغییر بضم العین شده و دخول تا دارد و اما مقبره بضم العین
پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مر بقعه را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و
اگر مفتوح باشد ای عین کلمه چون یشرب بحال خود ماند چه ضرورت تغییر ندارد و هیچ مذهب از
یذهب و مشرب از یشرب و مسمع از یسمع مگر در مثال ای مثال واوی که لام او حرف
علت نباشد و واو از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف از مثال همیشه مکسور العین
می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد چنانچه موضع از یضع و وزر
بفتح ... و هم ... کرده و آن مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون میسر از ییسر بفتح عین
کلمه و همچنین مثال واوی که واو از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون موجل بفتح
جیم از یوجل کذا قال العینی لکن در صراح آورده موجل بکسر الجیم جای ترس انتهی و اما مثال
واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم ناقص پیدا دارد چنانچه می آید سوال مثال چیست
جواب آنکه بجای فا کلمه او حرف علت باشد و مثال بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح است نام مثال
مثال نهاده شد سوال چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین اسم ظرف مکسور العین
می آید جواب اول زیرا که خروج از حرف علت سوی کسره خفیف است بنسبت
خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیرا که موعد بکسر عین خفیف است بر زبان از
موعد بفتح عین یا ضم آن و بر ماهران فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره
لازم خواهد آمد زیرا که واو از دو ضمه پیدا است و این اثقل است مگر آنکه گفته شود که واو ساکن
در حکم میت است فافهم جواب دوم مثال از مکسور العین فی الغابر زائد آمده است
بنسبت مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع مکسور العین
بسبب اتباع او مکسور العین خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم
العین فی الغابر هم مکسور العین کرده شد بنظر الحاق قلیل با کثیر و صاحب مراح فرموده
که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین گفته شود ظن این معنی خواهد گردید که میم
... مثل موجل عش جورب است و بر تقدیر کسره مثال این ظن پیدا نیست زیرا که مفعل

له قبر در گور کردن ۱۲ صراح ۱۲

بکسر عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگوییم که چگونه محل ظن اصالت مسلم نیست زیرا چه میم از
مصدر است و اکثر امثله اشتقاق او ساقط است پس تتبع و تفحص کلمات چگونه این چنین ظن
خواهد کرد و اگر مراد از ظن ظن عوام غیر متتبع است پس احتمال کسره هم عوام را ظن وزن فعل
خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فعل بعد از تتبع معلوم خواهد گردید و غیر متتبع از این وادی
بر کنار است و همچنین اگر مکسور باشد ای عین کلمه بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید چو
مضرب از یضرب و مبیع از یبیع همچنین ست و سنح گنج زیرا چه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین
نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد خواه واو باشد خواه یا و اعم است از آنکه
فا کلمه یا عین کلمه او حرف علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگرچه
مضارع مکسور العین باشد چو مرمی از یرمی و موقی از وقی یقی و مطوی از طوی یطوی زیرا چه
اگر باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف بکسر عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه
یا از دو کسره متولد است و کسره سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمه
عین باشد ثقل زائد پیدا خواهد گردید لهذا بنظر خفت فتحه عین را اختیار کردند سؤال در راعی
و یرعی هم توالی کسرات است جواب بضرورت خوف لبس اینجا کسره را متغیر نکردند
زیرا چه اگر در راعی عین را فتحه دهند ماضی باب مفاعلت مشتبه شود و اگر در یرعی عین
را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد سؤال مرعی بفتح عین نیز مصدر میمی التباس
میدارد جواب التباس مصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جایز داشته اند سؤال
در لفیف مفروق که فا کلمه و لام کلمه او حرف علت است چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف
او مکسور العین میآمد بلکه رعایت لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون
موقی بفتح قاف جواب زیرا چه موقی بفتح قاف از موقِی بکسر قاف خفیف ست و
خفت مطلوب ست کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا ظرف وکی یقی موقی
نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا بفتح عین آید چون مفر از فر
اسم جای گریختن و وقت گریختن و مقر از قر اسم جای آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین

است در پیچ گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و
لام کلمه را تنوین لاحق آن زیرا چه تنوین خاصهٔ اسم ست تا اسم زمان و مکان گردد بحث
اسم ظرف مَفْعَلٌ جای کردن و زمانهٔ کردن صیغهٔ واحد بحث اسم ظرف مَفْعَلَانِ دو جای
کردن و دو زمانه کردن صیغهٔ تثنیه بحث اسم ظرف مَفَاعِلُ همه جاهای کردن
و همه زمانه کردن صیغهٔ جمع بحث اسم ظرف بدانکه نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم
مذکر و مؤنث زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل ست و در اسمای ظروف فاعل
موجود نیست پس دو قسم کردن آن خطا ست **ف** آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف
ثلاثی مجرد بود اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بروزن
اسم مفعول آن باب می آید چون از اکرام مُکْرَمٌ و از تصریف مُصَرَّفٌ و از دحرج مُدَحْرَجٌ وقس
علی هذا **سوال** چرا بر وزن اسم مفعول می آرند نه بر وزن اسم فاعل **جواب**
زیرا چه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحهٔ ماقبل
آخر به نسبت اسم فاعل خفیف ست و خفت مطلوب میباشد **سوال** درین هنگام میان
اسم مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد **جواب** برای رفع این التباس اعتماد
بر قرینه و مقام کرده اند **فصل** این همه گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله
بنا کنی **سوال** تعریف اسم آله چیست **جواب** اسم آله اسمی ست که ساخته شود از فعل مضارع
تا دلالت کند بر واسطهٔ فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل
صادر شود و علامه تفتازانی نوشته که آله نمیشود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول
رسد **سوال** از فعل چرا اشتق میسازند **جواب** بجهت مناسبت میان آله و
ذی آله **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب آنکه اسم آله دال ست
بر آله و آله واسطه میشود در رسانیدن اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول دلالت
اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول مناسبتی شد و اسم مفعول
مشتق ست از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف
کن زیرا چه مضارع باقی نامده تغیر یافته و میم مکسور در اول او ای در اول اینجا

باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آنجا حرف مضارع سوال میم را چرا زائد کردند جواب الیق بزیادت حروف علت بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم را که مناسب وا دست زائد کردند سوال میم را مکسور چرا کردند جواب اگر مفتوح میکردند با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد لهذا مکسور کردند سوال میم مکسور را در اول چرا آوردند جواب تا از عنوان تلفظ معلوم شود که این صیغهٔ اسم آله است سوال میم را اگر در اسم ظرف مکسور و در اسم آله مفتوح میکردند هیچ التباس لازم نمی آمد جواب ظرف کثیر الاستعمال است از هر باب می آید بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد سوال در مفعال چرا کسره دادند زیرا که اگر فتحه میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد جواب در مفعال نیز میم را کسره دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه داد اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصهٔ اسم است تا اسم آله پیدا شود و تحقیق اسم آله مِفعَلٌ بکسر میم و سکون فا و فتح عین مهمله ای آله کردن صیغهٔ واحد بحث اسم آله مِفعَلَانِ دو آله کردن صیغهٔ تثنیه بحث اسم آله مَفَاعِلُ بفتح میم و کسر عین مهمله ای همه آله کردن صیغهٔ جمع بحث اسم آله و گاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغهٔ اسم آله پیدا شوند تصریفهم مِفعَالٌ مِفعَالَانِ مَفَاعِیلُ و مِفعَلَةٌ مِفعَلَتَانِ مَفَاعِلُ و آنچه شارح[1] محقق نوشته که جمع مفعلة مفاعیل است خلاف تصریحات قوم است سوال در مفاعیل یا از کجا رسید جواب هرگاه وقت ساختن جمع مِفعَالٌ عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسرهٔ ماقبل یا شد ف بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مِفعَلٌ است و اما مِفعَالٌ و مِفعَلَةٌ پس هر دو فرع مِفعَلٌ است زیرا چه مزید فیه فرع مجرد میشود

[1] ای ملا علاء الدین رحمه الله

و مُدهُن و مُکحُله که اصل وزن اسم آله مِفعال است و مِفعَل مختصر اوست که الف را تخفیفاً حذف کردند
و همین است مختار حضرت بحر العلوم قدس سره و در مِفعَلة تا عوض الف محذوف زائد کرده شد
و همین جهت در مِفعَل و مِفعَلة و امثال آن تعلیل مقال ذکر کردند که در اصل مِفعال است
و آنجا وقوع ساکن بعد واو مانع تعلیل یافته میشود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغه مطرده
اسم آله مِفعَل و مِفعال است و اما مِفعَلة پس سماعی است و کثیر آمده است اسم آله
بر وزن فِعال بکسر فا چون سِراد ای آنچه بدان دوزند [illegible] کذا فی
منتهی الارب و خیاط ای آله دوختن و جمع آن فعائل بفتح فاست و اما مرقاة پس
بفتح میم و هم بکسر میم مستعمل است در صورت اول اسم ظرف است ای مکان صعود و در
صورت ثانی اسم آله است اصلش مرقیة ای آله صعود پس شیء واحد یعنی
نردبان را بدو اعتبار مَرقاة بفتح میم و مِرقاة بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح الزنجانی
و بعضی اسمای بر وزن مُفعُل بضم میم و ضم عین بمعنی آله فعل یافته شده چون مُدُق
ای آله کوفتن و مُنخُل ای آله بیختن و صاحب فصول نوشته و ذا اینها حکم کرده
بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است کذا قیل و اما مُکحُلة و مُدهُن و مُسعُط
پس از مشتقات و اسمای آله نیستند بلکه اسمای جوامد اند موضوع برای
آلات مخصوصه و ظروف معینه نه برای وساطت حدوث فعل ای حدث پس مُکحُلة
آله ایست ای ظرفیست که سرمه دران می کنند و مُدهُن آله ایست ای
ظرفیست که دران روغن داشته شود از شیشه و غیر آن و مُسعُط آله
ایست ای ظرفیست که دران سعوط داشته شود و آن داروییست
که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه را مثلا در ظرف دیگر غیر آنکه موضوع
است برای سرمه نهند آنرا مکحله گویند کذا قال سیبویه و از ملحقات
اسم آله است فَعول بفتح فا که موضوع ست برای چیزی که بدو فعل

کرده شود چون وقود ای چیزے که افروخته می شود یعنی آتش و فعله

چون منخله ای سبب نخل **فصل** این همه که گفته شد بحث اسم آله بود

چون خواهی که اسم تفضیل بنائی **سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمے ست که ساخته شده باشد از فعل مضارع برای چیزی که قائم باشد به آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگرے در حدث نحو زید افضل من عمرو اے زید زیاده است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع چرا می گیرند **جواب** بسبب مناسبت او با اسم فاعل واو از فعل مضارع ماخوذ ست **سوال** اسم تفضیل را برای تفضیل مفعول چرا نه ساختند **جواب** تا التباس ترود در اضرب مثلا که یعنی زننده است یا زده شده **سوال** عکس چرا نکردند یعنی برای تفضیل مفعول مقرر می کردند نه برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل مقصود اصلی و عمده است که جزو جمله است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف مفعول که فضله است و بدون آن کلام تمام می شود لهذا رعایت فاعل نموده افعل را برای تفضیل فاعل قرار دادند **سوال** اشهر یعنی مشهورتر و اشغل یعنی مشغول تر و اعذر یعنی معذورتر و مانند آن برای تفضیل مفعول آمده است **جواب** نادر ست علامت مضارع را حذف کن زیرا چه حالا در مضارع تغییر ملحوظ است پس بقای علامت آن گنجائش ندارد و همزه اسم تفضیل که قطعی ست در حال وصل نیفتد در اول او ای در اول آنچه بعد حذف علامت مضارع باقی مانده است در آر بجای علامت مضارع **سوال** همزه را چرا بزیادت خاص کردند **جواب** لائق بزیادت حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در تبیان مفصلا بیان کرده شد پس همزه که اقوی است و با الف مناسبت دارد مناسب افتاد که زائد کرده شود **سوال** همزه را در اول کلمه چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تکلم معلوم شود

ا ۵ وقود بالفتح هیزم ۱۲ س سکه ازین قید خارج شد مثل زائد سله کذا فی الدراز ۱۲

که اسم تفضیل ست و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا مکسور بود اگر مفتوح
باشد بحال خود بگذار برای خفت و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل
مذکر پیدا شود و رضی گفته که اقتصار کردند در صیغه اسم تفضیل بر افعل الخ برای اختصار
بحث اسم تفضیل مذکر افضل ای بسیار کننده یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم
تفضیل افعلان ای بسیار کنندگان دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ افعلون
افاعل ای بسیار کنندگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ اول صیغه جمع مذکر
سالم ست که بناء واحد در و بسلامت ست و صیغه دوم جمع مذکر مکسر ست که در و
صیغه واحد بسلامت نمانده تغیر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد
حذف علامت مضارع فا را ضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع
تغیر در صیغه مضارع حذف کردند فا کلمه ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب انحطاط
درجه مؤنث از درجه مذکر مناسب نه افتاد و لهذا حرکت فا کلمه را ترجیح داد ضمه و چون
ضمه قوی ست و اول کلمه متحمل آن میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و عین کلمه را
ساکن کن زیرا چه بسبب ضمه فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین کلمه تدارک آن کرده
و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث ست و آن الفی ست که بعد او همزه
نباشد لاحق کن و چون ما قبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل
مؤنث گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فُعلی بسیار کننده یک زن صیغه واحد مؤنث
بحث اسم تفضیل فعلیان بسیار کنندگان دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث
اسم تفضیل فعلیات و فُعَل بسیار کنندگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث
اسم تفضیل اول صیغه جمع مؤنث سالم ست دوم صیغه جمع مؤنث مکسر ست و
نمی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید
سوال چرا از غیر ثلاثی مجرد نمی آید جواب زیرا چه محافظت جمیع حروف
ثلاثی مزید و رباعی در افعل ممکن نیست چه این وزن زائد از سه

سلہ و بنظر آنکه این الف علامت تانیث است زائد کردنش مناسب افتاد ۱۲

حرف را گنجایش نداره و اگر بعض حروف را حذف میکردند التباس میشد
میان رباعی و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد که این حروف موجوده
تمام حروف هستند یا بعض سوال از اعطاء اعطی اسم تفضیل مستعمل شده است
گفته می شود اعطاکم للدینار و همچنین اخصر از اختصار بمعنی مختصر تر و افلس از افلاس
بمعنی مفلس تر جواب شاذ ست و نزد سیبویه از افعال قیاسی است زیرا چه
در بنای آن از افعال تغیرے نیست مگر حذف یک همزه و آن جائز است
چنانچه در مضارع متکلم باب افعال یک همزه را حذف میکنند و اخفش و مبرد
جائز داشته اند بنا را افعل التفضیل از تمامی ابواب ثلاثی مزید فیه چون تفعل افعل
و استفعل قیاسا و شیخ رضی این قول را پسندیده و نزد جمهور طریق بناء
اسم تفضیل از ابواب غیر ثلاثی مجرد آنست که اولا اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که دران
معنی قوت یا کثرت یا حسن یا قبح باشد بنا سازند بعد از آن مصدر همان باب
غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه گفته شود زید اشد منه استخراجا و عمرو اشد
منه اکراما و قس علی هذا و از ثلاثی مجرد که بمعنی لون و عیب باشد این ست مذهب
بصریین و اما کوفیین پس جائز میدارند بنا را اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد
و بیاض ای اسود و ابیض زیرا چه این هر دو اصل الوان هستند پس
جائز ست که ثابت شود برای اینها چیزے که ثابت نشود مر غیر اینها را و از اهل لسان
اسم تفضیل این دو لفظ مسموع هم شده است و بصریان آنرا شاذ گویند سوال
چرا از لون و عیب نزد بصریان اسم تفضیل نمی آید جواب از لون و عیب افعل
صفت مشبه می آید چون احمر و اعمی پس اگر افعل تفضیل آید التباس میشود
سوال چرا او لا افعل تفضیل را نه آوردند جواب افعل صفت
دلالت میکند بر مطلق ثبوت و افعل تفضیل دلالت دارد بر ثبوت مع

[illegible]
صدر شیرازی [illegible] ۱۲۹۷ [illegible]

زیادة وتعلق مقدم ست بر خاص سوال اجهل وابلد اسم تفضیل آمده
است وحال آنکه عیب است جواب این عیب باطنی ست واز عیب باطنی
اسم تفضیل می آید مراد از عیب در کلام فن عیب ظاهری ست وکسانیکه عیب
را مقید بظاهر نمی سازند جواب می دهند که این الفاظ بطریق شذوذ
آمده اند واز افعال ناقصه واین ست مذهب بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه
بر زمان دلالت میکنند نه بر حدث وافعل دال بر حدث ست ونزد بعضے از
کان اسم تفضیل خواهد آمد ورائے شیخ رضی بدین جانب ست زیرا چه افعال
ناقصه دلالت بر حدث می کنند واز فعلی که قابل زیادة ونقصان نباشد پس
نخواهد آمد اسم تفضیل از مات یموت وغرب یغرب واز فعل منفی تا انقلاب
لازم نیاید چه فعل منفی دال بر نفی ست وافعل دال بر اثبات ست واز افعال
غیر متصرفه چون نعم وبئس چه هرگاه صیغهاے دیگر مثل امر واسم فاعل و
اسم مفعول وغیره با وجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نه آمدند پس
اسم تفضیل بدرجۂ اولی نخواهد آمد تنبیه بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض
نشوند وادله وتوجیهات که ذکر آنها در تبیان ودرین تتمة التبیان کرده شده ست
از قبیل نکات بعد الوقوع هستند آن الوقت بشکر خالق هر صغیر وکبیر ست که این
رسالۂ مختصره بماه جمادی ثانیه سنه ۱۲۷۶ هجری در بلدۂ دار السرور جونپور بدار ریاست
حنفیه ابائیه جناب مستطاب قدردان فضلای رتبه شناس علماے مورد
الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض وکرم صاحب جود دائم
حاج حرمین زبدۂ کونین جناب حاجی محمد امام بخش صاحب زید قدره
فی الخافقین بانجام واختتام رسید امید از ناظران بالنصاف آنست که اگر
خطائے بیابند باصلاح شاد فرمایند واگر نقصے بردارند بدعای خیر یاد فرمایند

وصلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه اجمعین

الحمد لله که اندنون یه کتاب بارهویں ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۰۳ هجری مطبع یوسفی فرنگی محل لکهنؤ مین چهپی

فہرست کتب موجودہ مطبع یوسفی جن کا حق کاپی رائٹ بنام مطبع یوسفی محفوظ ہے

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
الیضاحات	۴ر	شرح وقایہ تحشیہ مولانا عبدالحی	[illegible]	قطبی تحشیہ جدیدہ	[illegible]	مجموعہ سبع رسائل	[illegible]
بدیع المیزان	۲ر	جلد اول	[illegible]	حمد اللہ تحشیہ جدیدہ	[illegible]	مجموعہ تحفۃ الطلبہ	۱۲ر
بوستان	۶ر	ایضاً جلد ثانی	[illegible]	قطبی مع سعدیہ یوسفی	[illegible]	ملا حسن شرح سلم	[illegible]
تحقیقات مرضیہ	[illegible]	ایضاً جلد ثالث تحشیہ جدیدہ	[illegible]	قرابادین احسانی	[illegible]	میر مطول	[illegible]
تبیان شرح میزان	۲ر	ایضاً جلد رابع تحشیہ نفیسہ	[illegible]	کافیہ مع زینی زادہ	[illegible]	مجموعہ میرزاہد ملا جلال	[illegible]
تقویم الایام یعنی جنتری ہجری	[illegible]	شرح عقائد نسفی	۱۲ر	کافیہ مع حواشی جدیدہ	۶ر	مجموعہ عبدالغفور	[illegible]
جامع صغیر	[illegible]	شرح ملا جامی	[illegible]	گلستان	۳ر	مختصر المعانی تحشیہ جدیدہ	[illegible]
حصن حصین	[illegible]	شرح تہذیب	۶ر	اللآلی المصنوعہ	[illegible]	مجموعہ ست رسائل	۱۴ر
حسامی تحشیہ نفیسہ	۱۰ر	شریفیہ شرح سراجیہ	۱۲ر	موطا امام محمد	[illegible]	مجموعہ خمس رسائل	۸ر
خیالی مع حاشیہ عبدالحکیم	۱۲ر	شرح چغمینی	۱۴ر	مجموعہ فتاوی مولانا محمد عبدالحی	[illegible]	نور الانوار	[illegible]
ذیل اللآلی	[illegible]	شرح سلم صرف تصدیقات	[illegible]	ثعالبی کامل در سہ جلد	[illegible]	نصب الرایۃ کامل در دو جلد	[illegible]
[illegible]	۸ر	ایضاً تصورات	[illegible]	جلد اول	[illegible]	جلد اول	[illegible]
رسائل الارکان	[illegible]	شرح الاسباب جلد اول	[illegible]	جلد ثانی	[illegible]	جلد ثانی	[illegible]
الرفع والتکمیل	۳ر	ایضاً جلد ثانی	[illegible]	جلد ثالث	۶ر	نوادر الاصول	۸ر
رشیدیہ	۶ر	شافیہ	[illegible]	میر قطبی	۱۴ر	نفیسی	[illegible]
زجر الشبان	۶ر	صدرا	[illegible]	مجموعہ محرم آفندی	[illegible]	نفع المفتی	۳ر
سعی مشکور	[illegible]	شرح سراجی	[illegible]	مجموعہ تمام الکلام	[illegible]	نزہۃ الفکر	ار
سیر دربار	[illegible]	ظفر الامانی مع مقدمہ ابن الصلاح	[illegible]	مجموعہ خطب	۱۰ر	نفحۃ الیمن	[illegible]
سراجی	۴ر	عمدۃ النصائح	۳ر	منیۃ المصلی	[illegible]	الوسیلۃ الجلیلۃ	[illegible]
سعایہ شرح شرح وقایہ	[illegible]	غیاث اللغات مع منتخب اللغات	[illegible]	مجموعہ ثمانی رسائل	۹ر	ہدایہ کامل	[illegible]
جلد اول تا کتاب الطہارۃ	[illegible]	فتح المغیث	[illegible]	مجموعہ میرزاہد رسالہ	[illegible]	جلدین اولین کاغذ سفید کشمیری	[illegible]
جلد ثانی از باب الاذان		الفوائد البہیہ	[illegible]	میبذی	[illegible]	جلدین اولین کاغذ معمولی	[illegible]
تا باب القراءۃ	[illegible]	الفلک المشحون	ار	مجموعہ حل المعاقد	[illegible]	جلدین اخیرین	[illegible]
سعدیہ	[illegible]	القول الجازم	۲ر	مطول الی مقام الدرس	[illegible]	ہدیہ مختاریہ	[illegible]
سلم العلوم	۲ر	قدوری تحشیہ جدیدہ	[illegible]	مختصر المعانی مع حاشیہ جدیدہ	[illegible]	المشتہر محمد یوسف مالک	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]